

دوره دوم — شماره 3

اردیبهشت 1395 — مه 2016

نشریه کمیته آذربایجان حزب کمونیست
کارگری ایران

سردبیر: فراز آزادی

شماره



پیام حمید تقوایی به مناسبت اول ماه مه روز جهانی کارگر

جنگ قره باغ، تحرک ناسیونالیسم، راه حل انسانی! محسن ابراهیمی

جنگ قره باغ، فرصتی دیگر برای تبلیغات ناسیونال — فاشیستی پان ترکها! فراز آزادی

جایگاه جنبش کارگری و کمونیستی ایران در رابطه با ناسیونال- رفرمیسم- بخش 2- سرور کاردار

در این شماره: ماهیت سیاسی فرقه دموکرات آذربایجان! سرور کاردار

اولین اول ماه مه بعد از قیام ۵۷ در تبریز، جلیل جلیلی

بیانیه جعفر عظیم زاده و اسماعیل عبدی

مانع اصلی احیای دریاچه ارومیه را باید از سر راه برداشت، شهلا خباز زاده

ایرج میرزا، پروین آزاد

آزادی، برابری، حکومت کارگری

حزب کمونیست کارگری: زنده باد اول مه

شنبه ۲۸ فروردین ۱۳۹۵

سرمایه داری بزرگترین خطری است که زمین را تهدید میکند! جنگ و ترور و اعدام و شکنجه و دیکتاتوری و سرکوب و حاکمیت جهل و خرافه و تنازعات ملی و قومی و مذهبی، فقر و فلاکت و بیکاری و افسردگی و خودکشی، تبعیض و نابرابری و انواع ستم‌ها و محرومیت‌ها و بیعدالتی، همه اینها در کنار تبدیل کردن قدرت عظیم کار و خلاقیت بشر به پول و سرمایه و ثروتی بیگانه و حاکم بر بشر، و تبدیل کردن اکثریت عظیم بشر به بردگان مزد، مشخصه سرمایه داری در دو قرن گذشته بوده است. اما اکنون سرمایه داری و حرص بی پایان برای سود و انباشت، همه این مشخصات را به حد نهایی خود رسانده و حتی نفس موجودیت بشر را نیز تهدید میکند. آینده زندگی در گرو رهایی از شر سرمایه داری است. تنها نیرویی که میتواند زمین و ساکنانش را از این خطر برهاند اتحاد و مبارزه جهانی همه بندگان مزد، خلع ید سیاسی و اقتصادی از طبقه سرمایه دار و بازگرداندن اختیار به انسان است. اول مه، روز جهانی کارگر، روزی برای نمایش عزم و اتحاد، روزی برای تجدید پیمان برای انجام این کار است.

اول مه در عین حال روزی برای طرح خواسته‌های مشخص ماست. کاهش ساعت کار، خواست سنتی اول مه، در کنار خواست افزایش دستمزد و مقابله با سیاست‌های ریاضت‌گشی اقتصادی که از ایران تا یونان و از فرانسه تا آمریکا و چین خون بشریت را در شیشه کرده است، از جمله این خواسته‌هاست. اول مه روزی است که باید همه جا علیه یک درصدی‌ها، علیه بانکها و مفتخوران، علیه آیت‌الله‌های میلیاردر و دولت‌هایشان به میدان آمد و یکصدا فریاد زد دیگر بس است! بیکاری بس است! فقر نابود باید شود! تبعیض و نابرابری پایان باید یابد! ثروت عظیمی که بشر امروز تولید میکند اگر در جنگ‌ها و مخارج ارتش‌ها و دولت‌های پلیسی و در حساب بانکی سرمایه داران هدر نرود، هزار بار کفاف ریشه کن کردن همه مصائب بشر را میدهد.

در ایران اول مه قبل از هرچیز روزی برای اعتراض علیه جمهوری اسلامی و حکومت آیت‌الله‌های میلیاردر است. روزی برای اعتراض علیه دستمزدهای مادون فقر، روزی برای اعتراض علیه بیکاری میلیونی و روزی برای مبارزه برای آزادی تشکل و اعتصاب است. اول مه در ایران روزی برای طرح خواست آزادی‌های سیاسی و بویژه آزادی زندانیان سیاسی و از جمله رهبران کارگران و معلمان است. اول مه روزی برای اعتراض علیه هرگونه تبعیض و نابرابری بویژه تبعیض علیه زنان است. اول مه همینطور روز اتحاد همه بخش‌های طبقه کارگر است، اعم از کارگران بخش تولید و بخش خدمات، اعم از شاغل و بیکار، اعم از بخش‌هایی که دوران تحصیل و آمادگی ورود به بازار کار را میگذرانند و آنها که دوران سخت بازنشستگی را سپری میکنند. اول مه روز اتحاد بشریت برای دفاع از زندگی در برابر بربریت سرمایه داری و حکومت اسلامی آنست.

حزب کمونیست کارگری با تمام قوا به استقبال روز جهانی کارگر میرود و دست‌تک‌تک زنان و مردانی که برای برپایی هرچه باشکوه‌تر اول مه در ایران و جهان تلاش میکنند را میفشارد.

زنده باد اول مه روز جهانی کارگر



پیام حمید تقوایی بمناسبت اول ماه مه

روز جهانی کارگر روز سوسیالیسم است!



روز جهانی کارگر روز نقد و اعتراض سوسیالیستی علیه منجلابی است که سرمایه داری بر جهان حاکم کرده است. نظام سرمایه داری امروز نه تنها سخت ترین شرایط معیشتی را به کارگران در همه کشورها، و به نود و نه درصد مردم دنیا که هم سرنوشت کارگران و قربانیان سلطه سرمایه اند، تحمیل کرده است، نه تنها وحشی ترین نیروها و دولتهای قومی و مذهبی را بجلو رانده و بر بسیاری از کشورها حاکم کرده است، بلکه موجودیت کره ارض و نفس زندگی و بقای بشری را در معرض تباهی و نابودی قرار داده است.

روز جهانی کارگر روز نقد و چالش سوسیالیستی این شرایط غیر قابل تحمل است. امروز خواست برابری اقتصادی و گفتمان سوسیالیسم به یک امر مطرح در عرصه سیاست و افکار عمومی مردم جهان بدل شده است. حتی کاندیدهای انتخاباتی در کشورهای غربی با گفتمان و شعار سوسیالیسم خود را مطرح میکنند و با استقبال توده ای مواجه میشوند. رویگردانی توده مردم دنیا از سیستم و نظام حکومتی و احزاب سنتی حاکم حتی در کشورهای باصطلاح "مهد دموکراسی" در غرب، آمار و ارقام تکانه‌دهنده ای که نشان میدهد فاصله فاحش بین ثروت نجومی سرمایه داران و فقر کارگران و توده نود و نه درصدی مردم در همه کشورها هر سال بیشتر و عمیق تر از سال گذشته میشود، الیگارش و فعال مایشائی و سلطه یک در صدیهای مالتی میلیاردی و فساد که سرناپای دولت و سیستم سرمایه داری در همه کشورها را فراگرفته است - و اسناد افشا شده پاناما تنها گوشه ای از این فساد گسترده و سوء استفاده های مالی و پولشویی و زیر پا گذاشتن قوانین مالیاتی که خودشان وضع کرده اند را برملا کرد- همه و همه نشانه‌دهنده بن بست و گنبدگی نظام سرمایه داری عصر ما و ضرورت و مبرمیت سوسیالیسم است.

تبلور تباهی و درماندگی کاپیتالیسم در ایران حکومت جمهوری اسلامی است. پدر خوانده های مافیای اقتصادی که همچون سرطان در کل بدنه اقتصاد ایران ریشه دوانده است و آیت الله های میلیاردی و اعوان و انصارشان که در صدر لیست دزدی و فساد مقامات و دولتهای جهان قرار دارند، خود نماینده و تجسم توحش سرمایه در عصر حاضرند. امروز پرچم رهائی جامعه ایران از بردگی مزدی و از مذهب و قوانین و مناسبات قرون وسطائی که از این بردگی پاسداری میکند در دست طبقه کارگر است. روز کارگر برای مردم ایران نه تنها روز سوسیالیسم و روز بجالش کشیدن مافیای اقتصادی حاکم و نظام بردگی مزدی، بلکه روز سکولاریسم و مدنیت و مدرنیسم و انسانیت نیز هست.

روز جهانی کارگر روز همه مردمی است که در ایران و در سراسر جهان از سلطه سرمایه و تبعیض و نابرابری و تحجر و عقب ماندگی قومی- مذهبی که حاصل و مستلزم آنست به تنگ آمده اند و خواستار بر پائی جامعه ای انسانی و مرفه و آزاد و برابر هستند. فرا رسیدن این روز را به همه کارگران در ایران و در جهان و به همه مردم آزاده دنیا تبریک میگوییم!

حمید تقوایی

۴ اردیبهشت ۹۵، ۲۳ آوریل ۱۶



جنگ قره باغ، تحرک ناسیونالیسم، راه حل انسانی!

محسن ابراهیمی

ebrahimi1917@gmail.com

جنگ و نسل کشیهای قومی - مذهبی در قره باغ کوهستانی در منطقه قفقاز یکی از میراث‌های فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد است. هرچه به دوره کنونی نزدیکتر شده ایم تنش حل نشده قره باغ بیشتر از محدوده سیاسی آذربایجان و ارمنستان فراتر رفته و پای نیروها و دولتهایی که درگیر در بحرانهای حکومتی و سیاسی منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا هستند در آن باز شده است. در این یادداشت به سرفصلهایی در باره زمینه های تاریخی - سیاسی این تنش، آثار و عواقب و راه حل انسانی پایان آن اشاره میکنیم.

1- یک نگاه تاریخی - مهندسی جمعیتی

قره باغ کوهستانی منطقه ای به وسعت 4500 کیلومتر مربع است که در ضلع جنوبی منطقه ای بزرگتر به نام قره باغ قرار دارد. قره باغ کوهستانی از لحاظ جغرافیایی تماما در خاک جمهوری آذربایجان محصور است ولی از لحاظ ترکیب جمعیتی در حال حاضر 76 درصد ارمنی و 23 درصد ترک زبان در آن زندگی میکنند.

ترکیب جمعیتی قره باغ در طول قرن‌ها در اثر هجومها و کشورگشاییهای امپراطوریهای مختلف که قدمتش به دوره هخامنشی و ساسانی و کشورگشاییهای متقابل میان امپراطوریها ایرانی و بیزانس (روم شرقی) برمیگردد بارها و بارها تغییر یافته است. بعدها در نتیجه سیاستهای تزارهای روس و حتی بعدا ادامه اش توسط استالین این مهندسی جمعیتی همچنان ادامه پیدا کرده است. این تلاشهای سیاسی سازمانیافته برای تغییر ترکیب جمعیتی به نفع یک "نژاد یا قوم" معین اساسا با هدف گسترش قلمرو سیاسی و ایجاد و دامن زدن به تنشهای قومی و ملی انجام گرفته است. اگرچه علیرغم این تلاشهای قوم پرستانه طبقات حاکم، مردم ترک زبان و ارمنی برای دهه های متمادی با صلح و آرامش در کنار هم زندگی کرده اند اما در مقاطع مختلف بنا به نیازهای سیاسی آن مقطع دولتها توانسته اند به طور سازمانیافته تنش و خصومت قومی میان ترک و ارمنی ایجاد کنند که نتیجه اش نسل کشی و بی خانمانی و آوارگی در مقیاس صدها هزار نفره از هر دو طرف بوده است. آخرین مورد آن جنگی است که در سال 1991 میلادی در گرفت و 30 هزار قربانی و نزدیک یک میلیون آواره و بیخانمان از دو طرف برجای گذاشت. آن جنگ با یک آتش بس ناپایدار در سال 1994 پایان یافت و چند هفته پیش توسط ناسیونالیستهای حاکم در ارمنستان و آذربایجان مجددا جرقه جنگی تازه زده شد که میتواند بسرعت گسترش پیدا کند و مجددا انسانهای بیگناه زیادی از هر دو طرف را به کام مرگ و نابودی و آوارگی بکشد.

2- یک نگاه تاریخی - میراثی از فروپاشی شوروی

در یک نگاه کلی تر تاریخی مساله قره باغ هم در ردیف آن دسته از مناقشات و تنشهای سیاسی است که در جریان و بعد از فروپاشی شوروی در قلمرو جغرافیایی از هم گسیخته و بازمانده از این تحول تاریخی شکل گرفته اند. میدانیم که با فروپاشی بلوک شوروی سابق و خلا سیاسی ایجا شده در متن این فروپاشی انواع و اقسام نیروهای سیاسی ناسیونالیستی شکل گرفتند و ایجاد خصومت و نفرت قومی - ملی میان مردم را به طول فعال در دستور گذاشتند تا با اتکا به آن جغرافیای سیاسی مستقل برای اعمال قدرت سیاسی خود شکل دهند.

همچنانکه کشور یوگسلاوی سابق در جریان فروپاشی و در متن از هم گسیختگی ساختار اقتصادی- سیاسی 70 ساله بلوک شرق سابق و با سربر آوردن و تحرک سازمانیافته انواع نیروهای ناسیونالیست-مذهبی به صحنه کشمکشهای قومی و مذهبی خونینی تبدیل شد؛ دو کشور تازه استقلال یافته آذربایجان و ارمنستان برای توسعه و تحکیم قلمرو جغرافیایی و اقتصادی و اقتدار سیاسی خود، به منطقه قره باغ به خاطر ترکیب متنوع جمعیت اش به مثابه بستر مناسب ایجاد و گسترش نفرت و تنش قومی دست بردند و بالاخره توانستند صحنه خونین دیگری از نسل کشی میان "ترک و ارمنی" سازمان دهند.

قره باغ کوهستانی که در ادامه مهندسی جمعیتی دوره های قبل در مقطع فروپاشی شوروی از اکثریت ارمنی برخوردار بود، در ساختار سیاسی اتحاد جماهیر شوروی سابق از لحاظ سیاسی بخشی از آذربایجان شوروی با درجاتی از خودمختاری اداری - فرهنگی محسوب میشود.

جنگ قره باغ، تحرک ناسیونالیسم، راه حل انسانی!

مردم در قبال مسائل واقعی داخلی خاک بیپاشند. علم کردن خطر خارجی در مقابل مردم در همه اینگونه موارد معمولاً موضوعی مربوط به خطر داخلی است که توسط خود همان مردم دولت خودی را تهدید میکند.

در رابطه با مسأله قره باغ کوهستانی هم این وضعیت اقتصادی، فقر گسترده، بیکاری وسیع و مردم معترض در داخل آذربایجان و ارمنستان است که الیگارشی سرمایه دار حاکم در هر دو طرف را به صرافت آدمشکپهای تازه انداخته است. هدف به طور ساده مشغول کردن مردم با خطر خارجی و انحراف توجه و انرژی سیاسی رادیکال مردم علیه حاکم داخلی است. اینجا لازم نیست در باره وضع اکثریت عظیم طبقه کارگر دو کشور مثال بزنم. یک نگاه کوتاه در گوگل اطلاعات زیادی در باره زندگی زیر خط فقر اکثریت مردم تهدیدست از یکطرف و الیگارشی سرمایه دار حاکم از طرف دیگر در هر دو کشور در اختیار هر ناظر علاقمند خواهد گذاشت.

ب: صف بندی منطقه ای

فاکتور دیگر اوضاع منطقه در خاورمیانه است. همان نیروهایی که امروز در عراق، سوریه و یمن و سایر نقاط با اتکا به نیروهای قومی و مذهبی - چه به صورت دولتهای قومی و مذهبی و چه به صورت انواع شبه نظامیان اسلامی و قومی و قبیله ای - اهداف استراتژیک سیاسی خود یعنی تقویت و تحکیم موقعیت سیاسی و نهایتاً اقتصادی خود در منطقه و به این اعتبار در جهان را دنبال میکنند، تنش دو دولت آذربایجان و ارمنستان و جنگ قره باغ را هم در همین چهارچوب مورد توجه قرار میدهند.

روسیه و ترکیه اولین چهره های متعلق به دو کمپ مقابل هستند که هم بنا بر سابقه طرفداریشان از یک طرف این تنش و هم با توجه به تقابل اخیرشان در سوریه باید مورد توجه قرار بگیرند.

روسیه که در جنگ 22 سال پیش مستقیماً از ارمنستان حمایت نظامی میکرد و جنایات شبه نظامیان و ارتش ارمنستان علیه ترک زبانان قره باغ با حمایت مستقیم نظامی پیش میرفت امروز نقش ظریفتری را ایفا میکند. روسیه از یکطرف با ارمنستان به مثابه جغرافیای سیاسی - نظامی بازدارنده در مقابل کمپ غرب قرارداد نظامی دفاعی دارد و از طرف دیگر روی دولت آذربایجان هم به عنوان شریک تجاری مهمی در زمینه محصولات نفتی و انرژی حساب میکند. در عین حال با

در مقطع گلاسنوست و پروستریکای گورباچف وقتی که پیچ و مهره نظام سابق در حال شل شدن بود و اقتدار و اتوریته و انسجام سیاسی دم به دم فرو میریخت از یکطرف نیروهای ناسیونالیست حاکم در ارمنستان با ارجاع به اکثریت ارمنی قره باغ کوهستانی به سازمان دادن جریانات افراطی ناسیونالیستی دست بردند و با دمیدن بر احساسات ناسیونالیستی و قوم پرستانه رفراوند استقلال و پیوستن به ارمنستان راه انداختند که در آن فقط ارمنیهای قره باغ شرکت کردند و از طرف دیگر نیروهای ناسیونالیست حاکم در آذربایجان با ارجاع به اینکه قره باغ در خاک آذربایجان محصور و جزئی از آن خاک است به تشکیل و تقویت نیروهای ناسیونالیست ترک دست زدند.

همزمان با فروپاشی کامل شوروی سابق در سال 1991 آذربایجان و ارمنستان توسط جریانات ناسیونالیستی دو طرف اعلام استقلال کردند و این بار به مثابه دو دولت وارد جنگی خونین شدند که همچنانکه پیشتر یادآور شدم تا سال 1994 بیش از 30 هزار کشته و قریب یک میلیون آواره و بیخانمان برجای گذاشت. جنگی که در آن نیروهای ارتش و شبه نظامیان هر دو طرف به جنایت فجیعی علیه طرف مقابل دست زدند و زخمهای عمیقی در روابط دو مردمی که دهه ها باهم و در کنار هم زندگی کرده بودند برجای گذاشتند که به آسانی قابل درمان نیست.

به طور خلاصه این تنش هم مثل فروپاشی یوگسلاوی میراثی از پایان جنگ سرد است که روی کشتار انسانهای بیگانه منتسب به اقوام و ملتها و مذاهب مختلف شکل گرفته است.

3- دو زمینه مهم

در اعاده جنگ دو دولت که با پرچم دفاع از "دو ملت و دو قوم" آغاز کرده اند هم علل قدیمی در قالبها و ابعاد جدید و هم فاکتورهای جدیدی دخیل هستند.

الف - داستان قدیمی دشمن خارجی برای سرکوب داخلی
اولین و نه الزاماً مهمترین فاکتور همان است که در همه تحریکات و تحرکات قومی رد پایش را میتوان دید: وقتی دولت معینی "غیرت ملی" اش به جوش می آید و با نشان دادن دشمن خارجی به سراغ "ملت" خود میرود حتماً بدانید که کاسه ای چرکین زیر نیم کاسه مشعشع ملی است. حتماً بدانید که مسأله خارجی علم شده است تا سر آن "ملت" بر سر مسائل داخلی شیریه بمالند. خطر خارجی را جلوی چشم مردم میگیرند تا بر چشم همان

از مساله است نه راه حل. مبنای راه حل انسانی و موثر این است که همه انسانهایی که در آن منطقه زندگی میکنند فقط و فقط به این دلیل و به این خاطر که افراد انسانی هستند به عنوان شهروند برابر از امنیت و همه حقوق اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به طور کامل برخوردار باشند.

رابعاً، استقرار همه این حقوق انسانی باید از ضمانت قانونی، قضایی، اجرایی برخوردار باشد.

و بالاخره، همه اینها در صورتی ممکن است که:

- همه نیروهای دولتی و شبه نظامی ناسیونالیست - فاشیست ارمنی و ترک از منطقه خارج شوند. از یکطرف همه نیروهای دولت ارمنستان باید از قره باغ و هفت منطقه اشغال شده خارج شوند و از طرف دیگر دست نیروهای نظامی و شبه نظامی دولت آذربایجان باید به طور کامل از تعرض به مردم ارمنی منطقه کوتاه شود. به جای این نیروها باید یک نیروی بین المللی که در آن دول طرفدار یکی از طرفین نقشی نداشته باشند در منطقه حضور داشته باشند.

- در نهایت با حضور یک نیروی بین المللی و در یک فضای امن و دور از ارباب نیروهای ناسیونالیست و در یک رفراوند آزاد، مردم در مورد سرنوشت سیاسیشان تصمیم بگیرند.

مجدداً باید تاکید کرد که وجه اصلی هر راه حل انسانی این است که مستقل از هر تصمیمی که مردم بگیرند، باید همه افرادی که در منطقه زندگی میکنند به عنوان شهروندان برابر برسمیت شناخته شوند و کوچکترین تبعیضی با هر بهانه و توجیهی و مشخصاً بر مبنای و به نام تعلق قومی بر علیه شان اعمال نشود.

17 آوریل 2016 - 28 فروردین 1395



توجه بی افقی سیاسی کمپ غرب در خاورمیانه و شمال آفریقا در ماجرای قره باغ هم مثل گرجستان و اکرایی میخواید ابتکار عمل سیاسی را بدست بگیرد و موقعیت خودش برای اعاده عظمت از دست رفته امپراطوری سابق روسیه را تقویت کند.

ترکیه به عنوان عضوی از ناتو در کل تقابل منطقه ای در کمپ غرب و در مقابل روسیه قرار دارد که مشخصاً در سوریه این تنش و تقابل میان دو کشور حتی حادثتر شد. همین تقابل منطقه ای دو کشور است که خود را در قره باغ هم نشان میدهد. حمایت اردوغان از دولت آذربایجان علاوه بر این یک وجه ایدئولوژیک - سیاسی هم دارد. ناسیونالیسم ترک در ترکیه خود را متولی تاریخی پان ترکیسم میداند که در آن آذربایجان هم جزوی از رویای بازگشت امپراطوری عثمانی محسوب میشود که اردوغان حتی قصرش را هم ساخته است! و به اینها باید اضافه کرد که دولت آک پارتی که دارد بیش از پیش در میان مردم ترکیه منفور میشود روی هر هیجان ناسیونالیستی در میان "ملت ترک" برای مشغول نگه داشتن مردم و انحراف توجه شان حساب میکند.

4- نکاتی در باره راه حل انسانی

مطلوبترین راه حل مساله قره باغ این است که مردم دو کشور ارمنستان و آذربایجان احزاب ناسیونالیست را از قدرت خلع کنند، قدرت سیاسی را بدست بگیرند و جامعه ای آزاد و برابر سازمان دهند که در آن تبعیض به هیچ دلیل و توجیهی جا نداشته باشد. اما تا آن زمان و در متن شرایط کنونی به نظر این نکات مهم هستند:

اولاً و قبل از هر چیز هیچ نیرو، جنبش، حزب یا سازمان و دولتی که خود جزئی از مساله است نمیتواند بخشی از راه حل باشد. دولت آذربایجان و ارمنستان و سازمانها و و نیروها و شبه نظامیان ناسیونالیست - فاشیست وابسته هر دو طرف به عنوان محرکین و سازماندهندگان قتل عامها و نسل کشیها و آواره کردنها در قره باغ هستند و نمیتوانند و صلاحیت ایفای نقش در حل مساله قره باغ را ندارند.

ثانیاً و به این اعتبار همه نیروها و جنبشها و دولتهایی که در نقش حامی یکی از طرفین این منازعه قومی ظاهر شده اند از نقطه نظر حل مساله بی اعتبار هستند.

ثالثاً، هر راه حل انسانی و موثر مساله تنها زمانی ممکن است بر برابری همه در منطقه تاکید بگذارد. هر تصویری از سیاست، دولت، قدرت سیاسی، ساختار سیاسی، سیستم قانونی و قضایی که مبنایش تقسیم آن جامعه به ارمنی و ترک و تعریف حقوق سیاسی و اجتماعی بر پایه این تقسیم بندی ملی و قومی باشد بخشی

جنگ قره باغ، فرصتی دیگر برای تبلیغات ناسیونال – فاشیستی پان ترکها

فراز آزادی

جنگ قره باغ بین دولتهای آذربایجان و ارمنستان فرصتی بدست داد تا ناسیونالیستهای ترک- آذری در آذربایجان ایران به عیان فاشیسم نهفته در بطن این جریان ارتجاعی را یکبار دیگر آشکار نمایند. جنگی درگرفته است. دو دولت در راس سیستم اقتصادی سرمایه داری شان، در خارج از مرزهای ایران و آذربایجان، درگیر مناقشه ای تاریخی شده اند، از مردم خودشان قربانی میگیرند و تا با امروز جز کشتار دو طرف و خسارات ملی و جانی، نتیجه دیگری نداشته است.

هر دو دولت برای اهداف به غایت ارتجاعی شان و با هدف خاک پاشیدن به چشم مردمی که کوچکترین نفعی در این جنگ ندارند، عمل میکنند. آنان به این جنگ نیاز دارند تا برای لاپوشانی مشکلات واقعی مردم و کارگران، به تبلیغات فاشیستی ناسیونالیستی رو آورند و بر طبل جنگ بکوبند.

و اما در این میان ناسیونالیستهای ترک - آذری در ایران، فرصت را مغتنم شمرده و سینه چاک میدهند و دوش بدوش ناسیونال - فاشیستهای ترکیه و آذربایجان علیه مردم ارمنستان شعار داده و موضع میگیرند. آشکارا دعوت میکنند و اعلام میکنند که آماده اند در کنار ارتش آذربایجان به جنگ ارمنستان بروند و خون ارمنی ها را بر زمین جاری کنند و از خاک و میهن و وطن شان آذربایجان، "دفاع" کنند. اینان برای اثبات "حقانیت" حرفهایشان از هرگونه تبلیغات فاشیستی علیه مردم منتسب به ارمنی دریغ نمیورزند و طوری رگهای گردنشان بیرون میزند که انگار دشمن همین پشت در خانه خودشان، در تبریز و اردبیل و ارومیه ایستاده است!

معلوم نیست این حضرات از مردم منطقه چه میخواهند، فقط و فقط آمده اند که خون پاکشان را در راه وطن و انهم وطنی که در ترکیه است! وطنی که در آذربایجان است! وطنی که در کشور چین تحت نام آیغورها قرار دارد، بدهند!

در اعتراضات مردم ترکیه، مخالفین دولت ترکیه و کردها را تروریست مینامند، در کردستان ایران، نیروهای کرد مخالف رژیم جمهوری اسلامی را تروریست مینامند و علیه کردها از هرگونه تبلیغات فاشیستی رو برنمیتابند و خواهان خروج مردم منتسب به کرد از شهرها و روستاهای آذربایجان میشوند، در چین هم دولت چین را دشمن مردم ترک میدانند! معلوم نیست جبهه جنگ ناسیونالیسم ترک علیه دشمنان اش چه گستره جغرافیائی را شامل میشود؟

مردم آذربایجان، مردم ارمنستان، مردم ترکیه و مردم در آذربایجان ایران، همگی زیر سیطره دولتهای سرمایه داری خودی هر روزه دارند استثمار میشوند، مورد تبعیض اقتصادی، اجتماعی و سیاسی قرار میگیرند، زندانی میشوند و به بیحقوقی مفرط کشیده میشوند و در این میان ناسیونالیستهای ترک ما در ایران شمشیر دفاع از دولتهای آذربایجان و ترکیه و مردم ایغور و بخش ترک زبان رژیم جمهوری اسلامی را برداشته اند.

در این راه حتی دفاع از امثال قاضی پور جنایتکار کثیف اسلامی به بهانه های مختلف دفاع میکنند که ایهالاناس، ببینید چگونه این فرزند برومند آذربایجان را در جریان انتخابات مورد ظلم قرار دادند! چرا که قاضی پور دست اش تا مرفق به خون مردم کرد زبان آلوده است، چون ضد کرد است و از آذری زبانان در درون رژیم دفاع میکند!

آری برای این حضرات در جهت تکمیل سنایوهای تبلیغی فاشیستی شان، اردوغان جنایتکار و فاسد در ترکیه و الهام علی اف فاسدتر از اردوغان، که در راس مافیای قدرت در آذربایجان از هرگونه ستمی بر مردم اش ابائی ندارد و در کنار این دو، برخی مقامات ضد کرد رژیم جمهوری اسلامی در آذربایجان ایران مانند قاضی پورها، کاملاً یکسان و قابل دفاع میباشد. هر چه باشد همه این حاکمان و مزدوران سرمایه و سرمایه داری بزبان ترکی حرف میزنند و از مادر ترک زاده شده اند.

برای اینان مهم نیست که امروز معضل مردم آذربایجان، معضل کارگران در آذربایجان و معضل زنان با چنین تبلیغات فاشیستی جواب نمیگیرد. کارگران و جوانان و زنان در این طرف رودخانه ارس مشکلی بزرگ بنام رژیم اسلامی آیت الله های میلیاردی است که در راس یک سیستم مافیائی سرمایه داری و با هدف حفظ و بقا نظم غارت و چپاول دسترنج میلیونها کارگر و زحمتکش، از هرگونه ظلم و ستمی فروگذار نیست. کارگرانی که هر روزه بمانند سایر هم طبقه ای هایشان در سرتاسر ایران اعتراض میکنند و مبارزه میکنند، اعتصاب میکنند و تشکل سازمان میدهند، به این تبلیغات فاشیستی و ارتجاعی تره خرد نمیکنند.

در زندانهای جمهوری اسلامی، محمد جراحی و جعفرعظیم زاده ترک زبان در کنار بهنام ابراهیم زاده و زانیار مرادی کرد زبان و دهها فعال کارگری و اجتماعی فارس و لر و عرب زبان، دوش بدوش هم مبارزه میکنند. هم اینان دریافته اند که دشمن مشترکی دارند و اتحاد طبقاتی شان را بهتر میشناسند. همانطور که همه سرمایه داران فارس و ترک و کرد و عرب و لر در حکومت در کنار هم متحدانه علیه کارگران و زنان و مردم عمل میکنند، کارگران نیز بدون توجه بزبان و قومیت و ملیت و مذهب در کنار



جنگ قره باغ، فرصتی دیگر برای تبلیغات ناسیونال – فاشیستی پان ترکها

نشان میدهد که موارد گفته شده فوق گوشه ای از آن است. کارگران و مردم آذربایجان راه دیگری خواهند گزید و آینده سیاسی شان را با آرمانهایی شکل خواهند داد که فقط یکی از ارکان آن متساوی الحقوق بودن همه شهروندان، بدون توجه به ملیت و زبان و مذهب میباشد.

جامعه ای آزاد و برابر که در آن از هیچگونه تبعیض خبری نباشد!



هم و متحدانه عمل میکنند. شاهد مدعا تشکلهائی هست که علی رغم هرگونه محدودیتی تا به امروز در ایران بوجود آمده، در سندیکای کارگران شرکت واحد و نیشکر هفت تپه و اتحادیه آزاد کارگران ایران و کمیته پیگیری و انجمن برق و فلزکار کرمانشاه، کارگران بدون توجه به زبان و مذهب و ملیت دور هم جمع شده و مبارزه میکنند، بیانیته و اطلاعیه مشترک میدهند.

ناسیونالیستها چشم دیدن این اتحاد کارگری و مردمی را ندارد. میدانند اگر این روند ادامه یابد، آینده سیاسی ایران را نیروهائی رقم خواهند زد که برایشان زبان و قوم و مذهب و ملیت جایی ندارد. در مقابل، این تبلور انسانی مبارزه اجتماعی، تبلیغات فاشیستی ناسیونالیستها هدف اش ایجاد تفرقه قومی - ملی بین کارگران و مردم در آذربایجان و ایران است، آیا این تحرک ارتجاعی آب در هاون کوبیدن نیست؟

تاریخ آینده ایران و آذربایجان بخوبی نشان خواهد داد که تلاشهای ارتجاعی ناسیونالیستها جز بی آبرویی برایشان نتیجه ای نخواهد داشت، واقعیات اجتماعی آذربایجان و ایران سناریوی دیگری را



جایگاه جنبش کارگری و کمونیستی ایران در رابطه با ناسیونال- رفرمیسم- بخش 2

آیا احزاب چپ و سوسیالیست شناخته شده ایران از بدو مشروطیت تا به امروز احزاب کمونیست کارگری بودند؟

سرور کردار



بخش اول این مقاله در نشریه شماره ۲ از دوره دوم سهند تحت عنوان جایگاه جنبش کارگری و کمونیستی ایران در رابطه با ناسیونال رفرمیسم به سردبیری

فراز آزادی به چاپ رسید، بخش دوم مقاله به این سوال مشخص میپردازد که آیا احزاب چپ و سوسیالیست شناخته شده ایران از بدو مشروطیت تا به امروز احزاب کمونیست کارگری بودند یا در بهترین حالت سوسیال رفرمیست، سوسیال دموکرات، سوسیال ناسیونالیست یا حتی بورژوا دموکرات؟ آیا این احزاب امرشان سوسیالیسم بود و یا چیز دیگر؟

برای ادامه بحث در بخش دوم این نوشته، با جملاتی بسیار گویا از لنین آغاز می‌کنم:

"این تئوری (مارکسیسم) وظیفه واقعی یک حزب انقلابی سوسیالیستی را توضیح داده و تأکید کرده است که وظیفه حزب، برنامه سازی برای نوسازی جامعه، موعظه خوانی برای سرمایه‌داران و دنباله‌روهای آنان در باره بهبود وضع کارگران نیست، توطئه چینی نیست، بلکه سازماندهی مبارزه طبقاتی پرولتاریا و رهبری این مبارزه است که تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و سازمان دادن جامعه سوسیالیستی، هدف نهایی آن را تشکیل میدهد."

قضاوت تاریخی در مورد احزاب، طبیعتاً قضاوت در مورد سمت گیری طبقاتی، سیاسی و تئوریک این احزاب را شامل میشود. چی گفتند و چی کردند و نتیجه این گفتمان (تئوری) و عمل (پراتیک) به کجا منجر شد؟ و الا کاملاً روشن است که بازیگران این احزاب اکثراً انسانهایی، باشرف، انساندوست، مبارز، جان برکف و سوسیالیست و کمونیست بودند. ولی وقتی این انسانها در

کنار هم به عنوان یک حزب متجلی میشوند دیگر نمی‌شود انسانها را قضاوت کرد بلکه همانطوریکه اشاره شد، عملکرد سیاسی - اجتماعی و نقش آنان در پیشبرد و یا منحرف کردن مبارزه طبقاتی کارگران در قامت یک حزب و رهبریت آن برای کسب قدرت سیاسی و رهایی طبقه و جامعه است که قضاوت میشود. و از این زاویه است که میتوان قضاوت کرد که حزب مورد بحث در عمل کدام طبقه اجتماعی را نمایندگی می‌کند؟ هدف این نوشتار هم بررسی تاریخ احزاب نیست بلکه نگاهی است در وسع خود به این نتایج.

این نیاز از آنجا ناشی میشود که امروز شاهد هجوم و لجن پراکنی بخشی از مرتجعین و ضد انقلاب داخلی و خارجی هستیم که از شکست انقلاب ۱۳۵۷ سواستفاده سیاسی و تئوریک می‌نمایند تا به نسل بعد از انقلاب ۱۳۵۷ این فکر را القا کنند که انقلاب مضر است و کمونیست‌ها سازمانده انقلاب ۱۳۵۷ بودند. ما با نگاهی به تاریخ این احزاب و عملکرد آنان اتفاقاً می‌خواهیم نشان دهیم که اگر ما در برهه‌ای از تاریخ صاحب یک حزب واقعی کمونیستی کارگری بودیم دیگر این وضعمان نبود. ما تا تاریخ شکست انقلاب ۱۳۵۷ که در ۱۳۶۰ مهر خورد حزب کمونیستی به معنای واقعی کلمه نداشتیم هر چیزی که بودند کمونیست کارگری نبودند. فهم این مسئله نسل جوان را به این درک تاریخی میرساند که از بخت بد نبود یک حزب کمونیستی کارگری در دوره انقلاب ۵۷ در میدان عمل، یکی از عوامل مهم پیروزی ضد انقلاب حاکم اسلامی بر کشور و شکست انقلاب ۵۷ بود. در نتیجه این نوشتار برای اظهار فضل و یا افزودن به انبوه کتاب‌های با ارزش و نفیس تاریخی نیست، بلکه نوشتاری است ساده برای رسیدن به هدف مورد اشاره. نقداً باید گفت دلایل انقلاب ۱۳۵۷ را باید در بی‌عدالتی، در سلطه اقتصاد امپریالیستی و خفقان آریامهری جستجو کرد و شکست آنرا بخشاً باز هم باید به پای نظام شاهنشاهی نوشت که در طول نیم قرن توانست تمامی احزاب

شناخت نحوه شکل‌گیری و تشکیل اولین احزاب از بدو شروع انقلاب مشروطه تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تا انقلاب ۱۳۵۷ اهمیت فراوان دارد. بسیاری از سنت‌های حزب ایرانی در این دوره بنیان نهاده شده است. شکل‌گیری احزاب در فاصله زمانی شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲ و سپس رکود آن در خفقان یک دهه‌ای تا ظهور پدیده خمینی در سال ۱۳۴۱ قابل ذکر است. بخش اول این دوره شاهد تأسیس احزاب و گروه‌های بوده است که اغلب آنها در فاصله کوتاهی منحل و یا دچار انشعاب شده‌اند. جامعه رهیده از دیکتاتوری رضا شاه در کنار احزاب رنگارنگ، نظاره‌گر دسته‌بندی‌های مختلف ناسیونالیسم حامی اقتدار خانواده سلطنت تا ملی‌گرایی خواستار ملی‌شدن صنعت نفت و ترکیبی از گروه‌های چپ‌گرای حامی یا منتقد شوروی، طرفدار سوسیالیسم اروپایی بود. فعالیت‌های زیرزمینی گروه‌های ملی‌گرا و یا چپ‌گرا سنتی در داخل و خارج کشور در فاصله زمانی پس از کودتای ۲۸ مرداد تا انقلاب ۱۳۵۷ از وقایع مهم این دوره است. جهت انسجام بحث و یادآوری جمع‌بندی بحث قسمت اول این نوشته را ضروری میدانم و آن این‌که وقتی مجلس اول مشروطه تشکیل شد اکثریت آن در دست گروهی بود که بعدها حزب اجتماع‌یون عامیون سوسیال‌دموکرات‌ها تأسیس کردند. آنان در مرحله بعد با حذف عنصر سوسیالیسم از عنوان حزب خود، نام حزب دموکرات را برای خود برگزیدند. برخی از اعضای این حزب مثل تقی زاده مدتی پس از آغاز مجلس اول تحریک برای دین‌زدایی از مشروطیت را شدت بخشیدند. اکثریت مجلس در دوره دوم به دست گروه دیگری به نام اعتدالیون افتاده بود. این حزب مشی معتدل تری نسبت به دموکرات‌ها داشت. می‌توان گفت به جایی تحقق آرزوهای مردم در این دوره نوعی هرج و مرج بر ایران حاکم شد. در دوره‌های سوم و چهارم مجلس، اکثریت در اختیار حزب دموکرات قرار گرفت. مجلس پنجم نیز با متلاشی شدن دو حزب دموکرات و اعتدالی و ائتلاف اعضای آنها با هم در قالب دو حزب جدید اصلاح طلب اکثریت با برجستگی افرادی مثل علی اکبر داور و تیمورتاش و مدرس در یک طرف و در طرف دیگر حزب سوسیالیست (اقلیت) به رهبری سلیمان میرزا اسکندری شکل گرفت که با توجه به بی‌ثبات بودن دولت‌ها خصوصاً دولت مشیرالدوله، مقدمات نخست‌وزیری رضاخان خواسته یا ناخواسته

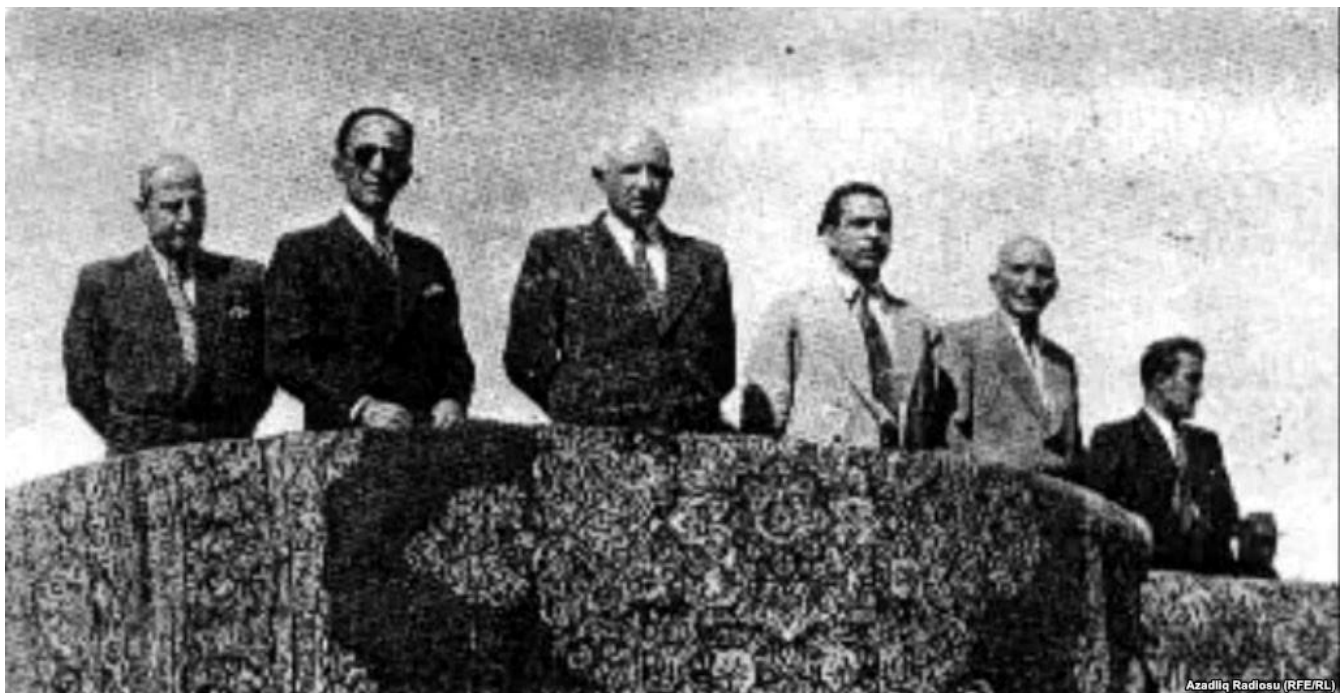
سیاسی را سرکوب نماید و جامعه را از ارگانهای ضروری سیاسی خالی و خلأ آنرا با باز گذاشتن دست مذهب و عناصر مرتجع سیاسی پر کند. این به نوبه خود آلت‌ناتیو اسلام سیاسی (ضد انقلاب داخلی) را در نبود احزاب سیاسی قدرتمند و واقعی در خلأ قدرت ۱۳۵۷ با شراکت امپریالیسم جهانی (ضد انقلاب خارجی) به جلو رانده و شکست انقلاب ۱۳۵۷ را با تحویل قدرت سیاسی به اسلاميون، سازمان داد.

وقتی به نقش کمونیست‌ها در شکل‌دادن و دخالت سیاسی در تاریخ صد سال گذشته به صورت عام و در ۵۰ سال گذشته تا مقطع ۱۳۵۷ بطور خاص نگاه کنیم، این سوال مطرح می‌شود که بحث از کدام کمونیست‌هاست؟ و در نتیجه این سوال خاص شکل می‌گیرد که آیا احزاب مدعی کمونیسم در ایران در اساس مستقیماً و بدون واسطه خواستار به قدرت رساندن طبقه کارگر در کشور بوده‌اند و یا هدف مرحله‌ای بوده و اول باید به استقرار کامل سرمایه‌داری یاری می‌رسانند تا در یک فرصت تاریخی دیگر با یک طبقه قوی کارگر به امر کمونیسم بپردازند. تاریخ شکست حزب کمونیست ایران در ۱۳۱۶-۱۳۰۰ و تاریخ شکست حزب توده در ۱۳۲۰-۱۳۶۲ می‌گوید شق دوم درست است و نه برعکس. سوال دوم که اینجا مطرح است این‌که پس اگر این احزاب خواستار سرمایه‌داری در مرحله اول بودند چرا به این شدت توسط همان سرمایه‌داری سرکوب شدند؟ جواب کوتاه این است که اختلاف بر سر نوع سرمایه‌داری بود یعنی سرمایه‌داری پوزیسیون وابسته بود به امپریالیسم و کمونیست بورژواهای در اپوزیسیون طرفدار بورژوازی مستقل ملی و دموکراتیک. اما سازمان‌های چریکی بعد از ۱۳۴۰ داستانی دیگر دارند این‌جا دیگر اساساً بحث احزاب کمونیستی نیست چون حزبی ظهور نکرد ولی این تاریخ نیز تفاوت زیادی با پیشینیان خود ندارد و اساساً به همین ریشه قدیمی وصل است. پس در واقع بررسی عملکرد این احزاب به اصطلاح کمونیست بررسی عملکرد سوسیال‌رفرمیسم. سوسیال‌دموکراسی و بورژوازی ملی ایران است نه چیز دیگر.

بعد از این مقدمه در این بخش نوشتار به اهداف و سمت و سوی احزاب کمونیست/سوسیالیست ایران از مقطع شهریور ۱۳۲۰ که رضاشاه پهلوی خلع قدرت شد تا مقطع انقلاب ۱۳۵۷ می‌پردازیم.

مصرف، آزادی بیان، قلم و گردهم آیی، سکولاریسم، استقلال و عدم وابستگی اقتصادی، سیاسی و البته همه این‌ها تحت رهبریت و یا اشتراک در قدرت با بورژوازی ملی. کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر به عنوان استرترژی کمونیستی در اساس کاملاً غائب و حتا مکتوب هم نبود. ولی همین شکل شبه سوسیالیستی مبارزاتی اساساً گفتمان چپ را به عنوان یک جنبش سیاسی وارد معادلات سیاسی و مبارزاتی آن دوره مینماید و به عنوان یک وزنه سیاسی

با سناریوی انگلیسی جمهوریخواهی، واقعیت پیدا کرد. تا این که بعد از تسلط رضا شاه بر قدرت سیاسی کشور از مجلس ششم تا سیزدهم مجلس فرمایشی و مستقیماً از طرف دربار هدایت میشود. وقوع جنگ جهانی دوم و چرخش رژیم رضاشاه به سوی آلمان نازی و عواقب ناشی از این تغییرات در اوضاع جهان و ایران، شرایط را به سود آغاز و رشد یک دوره- جدیدی از آزادی‌های دمکراتیک نسبی در ایران آماده ساخت. با اشغال ایران توسط



مهم رقبای سیاسی موجود را مجبور به تمکین و قبول این جبهه در فضای سیاسی می‌کند.

وزنه‌ای که عدم توجه به آن توازن قوای سیاسی را به هم می‌ریخت و هر نوع سازش نیروهای امپریالیستی را دچار تشنج سیاسی مینمود. نگاهی اجمالی به تاریخ مبارزات تشکل یافته و دخالتگر حزبی، کارگری، پارلمانی چپ از ۱۲۸۳ تا ۱۳۳۲ حضور توانمند عناصر مدعی کمونیسم و تأثیرات مبارزات پنهان و آشکار آنان را هم در تشکل دادن طبقه کارگر و هم تأثیرگذاری در میدان سیاست را به اثبات می‌رساند. حضور بی وقفه این شخصیتها در دولتهای متعدد با عمر کوتاه در این دوره ۵۰ ساله مؤید این واقعیت است. این شخصیتها چپ هم به عنوان فرد و هم به عنوان سیاستمدار و نیز به عنوان وزنه سیاسی مدعی نماینده طبقه کارگر و فقرا به عنوان چاقوی دو لبه در سیاست روز نقش آفرینی

نیروهای متفکین در شهریور ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) و خلع و تبعید رضاشاه، دیکتاتوری بیست ساله به پایان رسید و ایران وارد دوره - نوینی از تاریخ معاصر خود شد.

خارج از اشارات بالا برای برگشت به موضوع اصلی مقاله که تمرکز در مورد احزاب چپ و عملکرد آنهاست باید گفت در قسمت اول به تاریخچه کوتاه این احزاب پرداختیم که به ترتیب تشکیل و اعلان موجودیت عبارت بودند از اجتماعيون - عاميون (۱۲۸۳-۱۲۸۵) و حزب عدالت (۱۲۹۹-۱۲۹۶) و حزب کمونیست ایران (۱۳۱۱-۱۲۹۹) و حزب توده ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰).

رئوس مهم اهداف مشترک در همه این احزاب عبارتند از : حق تشکل و اعتصاب برای کارگران، هشت ساعت کار روزانه، حقوق بازنشستگی، تنظیم سیستم مالیاتی تصاعدی، اصلاحات ارضی، مسکن برای همه، مدارس رایگان، کاهش مالیات بر

موفقیت حزب کمونیست ایران در آن دوره برای سازماندهی انقلابی جنبش دهقانی در کنار جنبش کارگری فاکتور مهم دیگری بود در ناکام ماندن این حزب در جهت اهداف خود.

لنین همیشه از "رسالت بین‌المللی" کمونیست‌ها سخن می‌گفت. او کمونیست‌های همه کشورها را به جدایی از احزاب سوسیال دموکرات "ملی" و پیوستن به "کمینترن" تشویق کرد. اما استالین، سرپا در سیاست تنگ ناسیونالیستی فرو رفته بود، اما از احزاب کمونیست سایر کشورها انتظار داشت که شعبه‌های گوناگون "کمینفرم" باشند، که به زعم او: "وظیفه مبرم آنها دفاع از دژ پرولتاریای پیروزمند است." به هر روی، حزب کمونیست ایران نتوانست خود را از انهدام فیزیکی و تشکیلاتی در مقابل یورش ارتجاع حفظ کند.

در سال ۱۳۱۱، یک سال پس از گذراندن قانون ضد اشتراکی ۱۳۱۰، تقی ارانی و چندین نفر از یارانش که به تازگی از آلمان به ایران برگشته بودند، علیرغم وجود سانسور و خفقان، برای ایجاد محفل-های مخفی کمونیستی، فعالیت خود را در شهر تهران دوباره آغاز کردند. ارانی (با نام مستعار احمد قاضی)، ایرج اسکندری (با نام مستعار الف. جمشید) و بزرگ علوی (با نام مستعار فریدون ناخدا) مجله- "دنیا" نخستین مجله-تنوریکی مارکسیستی در تاریخ جنبش چپ ایران را انتشار دادند. با اینکه انتشار "دنیا" علنی بود، ولی فعالیت‌های علمی و سیاسی ارانی و یارانش به طور مخفی ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۹۳۷ (۱۳۱۶ خورشیدی) زمانیکه تبلیغات فاشیستی در ایران تشدید پیدا کرد و رضاشاه نیز گرایش خود را به آلمان نازی و آیدئولوژی فاشیستی برملا ساخت، پلیس مخفی رژیم که تحت آموزش-فاشیست‌های آلمان بود، به مخفیگاه این گروه دست یافت و اعضای آن را که مدتی بعد به نام "پنجاه و سه نفر" معروف شدند، در کمتر از یک هفته در اردیبهشت ۱۳۱۶ دستگیر کرد. در اواخر سال ۱۳۱۸ خورشیدی (۱۹۳۹ میلادی)، مأموران امنیتی، به زندگی ارانی خاتمه دادند. با مرگ ارانی و حبس یارانش آخرین فروغ مقاومت علیه استبداد خاموش گشت. ولی دیری نگذشت که وقوع جنگ جهانی دوم و چرخش رژیم رضاشاه به سوی آلمان نازی و عواقب ناشی از این تغییرات در اوضاع جهان و ایران، شرایط را به سود آغاز و رشد یک دوره- جدیدی از آزادی-های دموکراتیک

می‌کند. گاهی قربانی میشود و گاهی برنده. عطف به این نظر همین تاریخ نشان میدهد که چپ موجود از یک ضعف اساسی هم در تئوری و هم در عمل رنج میبرد. وقتی از چپ به طور مشخص بخواهیم نام ببریم منظورمان حزب کمونیست و متعاقب آن حزب توده میباشد. این دومی یعنی حزب توده حتا خود را حزب کمونیست نمی‌نامد، این حزب حزبی است بر علیه فاشیسم هیتلری، مدافع اردوگاه سوسیالیستی شوروی، که اغلب به عنوان گروه فشار بر علیه حاکمیت موجود عمل می‌کند و در صورت ممکن با معرفی وزیر یا وزرا مشارکت فعال دارد در ایجاد دولتهای سرمایه داری حاکم !!!

بدون شک دولت و سرمایه از هم جدا شدنی نیستند و درعین حال با یکدیگر نابود میشوند. هرگونه وارد شدن حزب طبقه کارگر به چارچوب دولتی نظام سرمایه به معنای اتحاد با جبهه سرمایه و و تقویت آن خواهد بود.

در جریان سال-های ۱۳۱۰ - ۱۳۱۴ حزب کمونیست ایران به طور کامل از نظر تشکیلاتی و سازمانی متلاشی گشت و فعالان آن یا به زندان-های رژیم افتادند و یا به کشورهای خارجی به ویژه شوروی پناهنده شدند.

عوامل مختلفی در این شکست نقش داشتند. بدون تردید، مأموران انتظامی و پلیس امنیتی رژیم رضاشاه در سرکوب و انهدام حزب کمونیست ایران از کمک‌های دولت انگلیس و آلمان هیتلری در سال-های ۱۳۱۳ - ۱۳۱۹ برخوردار بودند. نبود مطبوعات آزاد و فقدان احزاب و سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون در این سال-ها، که دوره- اوج دیکتاتوری بود عامل مهم دیگری در بررسی علل این شکست می-توانند محسوب گردند. اما عامل اصلی و تعیین کننده در این شکست را باید در استراتژی مشخص حزب کمونیست ایران در آن دوره جستجو کرد. این حزب تحت تأثیر رهنمودها و سیاست‌های کمینترن قرار داشت و از همان تضاد زمان تاسیس جمهوری گیلان متأثر بود. یعنی انقلاب و کسب قدرت سیاسی یا سازش با بورژوازی برای ساختن طبقه کارگر نیرومند و موکول کردن سوسیالیسم برای آینده‌ای نامعلوم. تئوری دوران و به تبع آن نابالغ بودن نیروهای اجتماعی (طبقه کارگر) برای تدارک انقلاب و عدم وجود شرایط عینی انقلاب و اولویت تقویت کمینترن موضوع تحلیلی و مبارزاتی حزب بود. عدم

وابسته به آنان، تاریخی به غایت سیاه و یا سفید از اتفاقات سیاسی آذربایجان در آن دوره پر تلاطم سیاسی ترسیم شده است. جا دارد به دلیل استنادات مغرضانه ناسیونالیسم ایرانی هم در آذربایجان و هم در مرکز، نگاهی کمی عمیقتر به این تاریخ انداخته و سپس قضایا را پی بگیریم.

برخی ادعا نموده‌اند که تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان ماهیت فرمایشی داشته و مستقیماً به دستور استالین تشکیل شده است و این که هیچ اراده ملی در تشکیل فرقه نبوده و یک حرکت و جنبش سفارشی بوده است. در مقابل کسان دیگری بوده و هستند که سعی در توجیه این تاریخ و بازیگران آشکار و پنهان آن به نفع فرقه نموده‌اند. و یا گویا این اتفاقات تاریخی در آن زمان تماماً توطئه حزب توده و یا استالین بوده است. نظری کاملاً غیر علمی و مکانیکی در نگاه به تاریخ البته نه ناآگاهانه. به راحتی میتوان



گفت که هر دو جبهه سعی در توجیه، تفسیر این تاریخ نموده تا بتوانند بخشی از واقعیت را پنهان و بخش دیگر آنرا آشکار و برجسته نمایند. یعنی هر دو جبهه بر وزن سود و زیان طبقاتی و سیاسی قضیه با یک واقعه تاریخی مشخص برخورد نموده‌اند. دسترسی دکتر جمیل حسنی استاد دانشگاه باکو در زمینه تاریخچه اسناد محفوظ در آرشیوهای محرمانه اتحاد جماهیر شوروی، بررسی‌های او را در زمینه مسائلی چون سیاست شوروی در قبال ایران و به‌ویژه چگونگی تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان، اهمیت خاصی بخشیده است

در سال ۱۹۴۵ آذربایجان جنوبی شاهد حرکتی ملی بود که این حرکت تداوم بلاواسطه حرکت دموکراتیک نهضت مشروطه، جنبش ستارخان و شیخ محمد خیابانی بود. البته علی‌رغم

نسبی در ایران آماده ساخت. با اشغال ایران توسط نیروهای متفقین در شهریور ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) و خلع و تبعید رضاشاه، دیکتاتوری بیست ساله به پایان رسید و ایران وارد دوره نوینی از تاریخ معاصر خود شد.

گفتمان اولیه حزب گرایی پس از ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ متأثر از دو عامل عمده یعنی اشغال ایران به وسیله قوای متفقین و سقوط حکومت دیکتاتوری رضاشاه بود. با شعار «مبارزه با فاشیسم» وارد صحنه سیاسی کشور شدند. اولین احزاب پس از شهریور ۱۳۲۰، ادبیات خود را با ادبیات سیاسی قوای اشغالگر ایران (شوروی، انگلیس و آمریکا) پیوند زده بودند. حزب توده فقط ۱۲ روز پس از تبعید رضاشاه از ایران اعلام موجودیت کرد. در صدر این حزب سلیمان میرزا اسکندری قرار گرفت. سلیمان میرزا در ابتدای حکومت رضاشاه به مسئولیت وزارت فرهنگ رسیده بود. هر چند اعضای حزب توده همگونی سیاسی نداشت ولی هژمونی سیاسی آن در دست گروه ۵۳ نفره تقی ارانی بود. اساسنامه حزب را جعفر پیشه‌وری، تهیه کرد و مرامنامه حزب را پیشه‌وری و ایرج اسکندری به اتفاق نوشتند. نخستین برنامه حزب سرشتی مردمی و دموکراتیک دارد و بر چند نکته تکیه می‌کند: دموکراسی، با هدف جلوگیری از بازگشت "دیکتاتوری رضاشاه"، استقلال ملی به معنای مبارزه با استعمار، دفاع از زحمتکشان با هدف ریشه‌کن کردن فقر و محرومیت. حزب خود را جریانی اصلاح‌طلب، پای‌بند به مبارزه مسالمت‌آمیز و موازین قانونی معرفی می‌کند. انتخاب عنوان توده برای این حزب گرایش بنیانگذاران به فراگیر ساختن آن را نشان می‌داد برای این فراگیری شعار «محو فاشیسم» هم از جنبه جذب نیروهای سیاسی داخلی و هم از جنبه کسب حمایت قوای متفقین کارآیی داشت. در آن زمان کمیته‌های ضد فاشیستی در چند استان تشکیل شد. حزب توده وارد ائتلاف با احزاب مطرحی مثل حزب ایران شده بود.

بعد از ظهور حزب دموکرات آذربایجان، شاخه آذربایجان حزب توده علی‌رغم مخالفت شدید مرکزیت حزب خود را منحل و در تشکیلات فرقه به رهبری جعفر پیشه‌وری ادغام شد. این اتفاق باعث اختلاف نظر در صفوف سیاسی حزب نیز شد. اساساً به دلیل تضاد منافع امپریالیست‌ها و نیز سیاسیون و احزاب داخلی

باشد که استالین نسبت به امنیت نفت باکو داشت. امتیاز نفت شمال در واقع تضمین اساسی امنیت برای نفت باکو بود که با وجود اهمیت خود بخشی از استراتژی حفظ امنیت نفت باکو بود. وجود یک دولت طرفدار همسایه شمالی، و یا حتی بیطرف، این امنیت را تامین میکرد ولی تحولات سیاسی و جابجایی قدرت در ایران درست عکس این را نشان میداد. استالین می‌دانست که نیروهای شوروی باید در عرض شش ماه پس از پایان جنگ ایران را ترک گویند و اگر می‌خواست مسال امنیتی خود را حل کند می‌بایست سریعاً یا از طریق کسب یک امتیاز نفتی یا تأسیس یک حکومت طرفدار در آذربایجان - یا هر دوی اینها - اقدام کند. برای شناخت درست جنبش آذربایجان در آن دوره باید به دو امر مهم توجه کرد. اول سیاستهای امپریالیستی و تاثیر آن در جنبش‌های اجتماعی و دوم شخصیت بازیگران این جنبش‌ها به عنوان رهبران سیاسی. در چند جمله کوتاه میتوان چنین گفت که امپریالیسم آمریکا و انگلیس سعی در مهار رقیب قدر قدرت خود یعنی سرمایه‌داری نو ظهور دولتی روس داشتند که با کسب پیروزیهای چشمگیر در جنگ جهانی دوم با ظاهر سوسیالیستی از اعتبار معنوی بی نظیری برخوردار است. ترومن استالین را با بمب اتمی تهدید غیر مستقیم می‌کند و استالین محدودیتهای خود را به خوبی درک می‌کند. در میدان عمل انگلیسیها اما دست در دست آمریکا تلاش میکنند با ایجاد دولتهای وابسته و سر سپرده به خود، استالین را تحت محاصره قرار دهد. منتقدین پیشه‌وری وی را از این جهت مورد حمله قرار میدهند که وی وابسته به شوروی استالینیستی است و می‌خواهد آذربایجان را از ایران جدا کند. اینان طرف دیگر قضیه را به عمد مسکوت می‌گذارند و هیچ حرفی از تحركات انگلیسی-آمریکائی در مرکز و جنوب به میان نمی‌آورند. انگار تمامی ایران در آن زمان گل و بلبل است و مردم خوشبخت و دارای یک حکومت مردمی، و در این وسط یک نفر می‌خواهد با ایجاد بلوا در آذربایجان این خوشبختی را از مردم آذربایجان بگیرد. در واقع از دشمنان فرقه و پیشه‌وری که دشمنان آزادی و استقلال ایران هستند هیچ حرفی در وسط نیست و حتی مقایسه هم نمی‌شود. دشمنانی که سند گل کشور را یک جا به اسم امپریالیستهای غربی زدند. یک نفر اما در مجلس ۱۴ متوجه حادثه هست و آن کسی نیست جز دکتر مصدق که به عدم

اهمیت آذربایجان برای روسها حین جنگ جهانی و نیز سیاستهای توسعه‌طلبانه‌شان، بی‌هیچ شبهه‌ای مرکز حرکات آزادیبخش و آزادیخواهی ملی خود آذربایجان جنوبی بود لا اقل به این خاطر که این قسمت از ایران تجربه دو انقلاب را داشت علاوه بر این نه تنها بازماندگان جنبش خیابانی بلکه بیشتر اشخاص که در جنبش ستارخان شرکت داشتند هنوز در قید حیات بودند. آنها می‌دانستند که چه ظلمهایی بد آنها شده و استبداد بر سر اینان چه آورده است. از دیگر طرف رسمیت یافتن زبان فارسی و انکار و قدغن شدن زبان، تاریخ و مدنیت آذربایجان از سوی رژیم پهلوی نیز موجب تحقیر غرور ملی مردم شده بود. از دیدگاه اقتصادی نیز تبریز که روزگاری دومین شهر ایران به حساب می‌آمد بر اثر بی‌توجهی رژیم به یکی از دهها شهر عادی ایران تبدیل شده بود و همه اینها از دید مردم نمی‌توانست پنهان بماند... پیشه‌وری در آذربایجان بیشتر به عنوان یک روزنامه‌نگار آزادی‌خواه و مردمی شهرت داشت که به رغم دستیابی به یک پیروزی چشمگیر در انتخابات دوره چهاردهم مجلس از راهیابی او به مجلس جلوگیری شده بود. او به اندازه کافی از حزب توده فاصله داشت که بتواند یک حزب جدید را بنیان گذارد. او در عرض چند روز موفق شد تعدادی از چهره‌های سیاسی توده‌ای و غیر توده‌ای آذربایجان را به تأسیس یک حزب دموکراتیک جدید که می‌بایست به منافع مردم خدمت کند، جلب کند. اینک می‌دانیم که فرقه دموکرات آذربایجان موجودیت خود را مدیون حمایت سیاسی و نظامی باکو و مسکو بود. ولی این به معنای آن نیست که در ایران زمینه‌ای از آگاهی ملی آذری وجود نداشت یا آن که آذری‌ها دلیل مشروعی بر نارضایی از دولت مرکزی نداشتند. آنهایی که به فرقه دموکرات آذربایجان پیوسته، از حکومت آن پشتیبانی کردند شاید که خواهان خود مختاری در چارچوب ایران بودند ولی به هیچ وجه برای الحاق به دولت شوروی تمایلی نداشتند. استالین نیز چنین سیاستی را دنبال نمی‌کرد.

حساسیت استالین بر روی امنیت منابع نفتی باکو متمرکز بود. ارتش سرخ بعد از انقلاب اکتبر تهاجم بزرگ امپریالیستی انگلیسی. عثمانی را به نفت باکو به شکست کشانده بود، استالین نیز پوزۀ آلمان نازی را در تهاجم مشابه به خاک مالیده بود. طبیعتاً هر رهبر دیگری به جای استالین، همان نگرانی را می‌توانست داشته

تائید صلاحیت پیشه‌وری شدیداً اعتراض می‌کند و می‌گوید صلاحیت سید ضیا انگلیسی در این مجلس تائید می‌شود ولی پیشه‌وری رد صلاحیت می‌شود؟ در کودتای مرداد ۱۳۳۲ مصدق قربانی ملی کردن نفت ایران می‌شود و دقیقاً قربانی همان کسانی که پیشه‌وری را دشمن شماره یک خود می‌شمردند فرقه دموکرات آذربایجان یک حزب با ماهیت کمونیستی نبود این یک حرکت ملی و یک حزب ملی بود حتی کونسول انگلیس یولل در مکاتبات خویش با لندن به‌طور صریح این نکته مهم را مورد تاکید قرار می‌دهد که: «مبارزه با حزب توده بدلیل داشتن ماهیت کمونیستی آسان است اما مبارزه با فرقه دموکرات بدلیل ماهیت ملی و مردمی آن چندان هم آسان نمی‌باشد و در این حزب طبقات مختلف مردم اشتراک دارند و این مسئله، مبارزه با گسترش ایده‌های فرقه را غیر ممکن می‌سازد.» فرقه دموکرات آذربایجان در بیانیه‌ی اعلام موجودیت خود تاکید کرده بود که به استقلال و تمامیت ارضی ایران احترام می‌گذارد. با همه اینها بازگشت اقتدار حکومت مرکزی ایران به آذربایجان و شمال کردستان به سادگی برگزار نشد.

در شهرهای آذربایجان چوبه‌های دار بسیاری بر پا شد و انتقام‌گیری خونینی به راه افتاد. افراد مسلح ارباب‌ها، ملایان مرتجع و بسیاری از کسانی که در حکومت خودمختار کنار گذاشته شده یا به‌نحوی از آن آسیب دیده بودند، راه انتقام‌جویی در پیش گرفتند و در نبود نظم و قانون، آسیب‌های جانی و مالی زیادی به بار آوردند. آمار دقیقی از تلفات انسانی پس از سقوط حکومت فرقه دموکرات آذربایجان وجود ندارد: از ۸۰۰۰ نفر تا ۲۵۰۰۰ هزار نفر قربانی تسویه‌های خونین پس از سقوط حکومت فرقه دموکرات سخن گفته می‌شود، و به همین تعداد تبعید و فرار به کشورهای همسایه. سوآلی که این جا میتوان مطرح کرد این است که اگر ادعای مرکز نشینان مبنی بر غیر مردمی بودن فرقه درست است پس چه نیازی به این همه قتل و کشتار بعد از بر افتادن فرقه و فرار رهبران آن بود. باید حساب خود جنبش را که ریشه در بدبختیهای مردم و زحمتکشانشان جامعه دارد از حساب رهبریت و به تبع آن سرنوشت جنبش جدا شود. (نوشته کاملتری در مورد فرقه آذربایجان از همین نویسنده در همین شماره در مقاله‌ای مجزا در دسترس است)

از مسئله آذربایجان و پیشه‌وری که بگذریم، انشعاب در حزب توده و آن هم پس از شکست حکومت خودمختار دموکرات آذربایجان و کردستان به دلیل اختلاف نظرهای گذشته گریزناپذیر بود. در این زمان اولین انشعاب در بین دانشجویان توده ای به وجود آمد. سپس نوعی چند دستگی در بین رهبران حزب پدیدار شد. در اندک زمانی پس از این ماجرا به بهانه ترور شاه حزب توده به زیر ضرب و سرکوب شدید رژیم رفت.

«ترور ناموفق شاه در سال ۱۳۲۷ تروری که حزب توده، سپهبد رزم آراء، انگلستان و حتی شاهپور علی‌رضا برادر تنی شاه نیز متهم به دست داشتن در آن بودند. هستند، زیرا جزئیات این ترور با کشته شدن "ناصر فخرآئی" در محل ترور همراه با او به دل خاک رفت. این ترور ناتمام بهانه‌ای شد برای اعلام انحلال حزب توده ایران و یورش به آن. در جریان این یورش شماری از رهبران حزب مخفی شدند و از ایران نیز خارج شدند و شماری دستگیر، محاکمه و محکوم و زندانی شدند. راه توده ۴۴۰ ۱۹ دی ماه ۱۳۹۲»

جبهه ملی ایران در سال ۱۳۲۸ توسط سیاستمدارانی از قبیل محمد مصدق، حسین فاطمی و کریم سنجابی تأسیس شد و به پیش نهاد دکتر حسین فاطمی، ملی شدن صنعت نفت ایران را مطرح کرد. در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ ملی شدن صنعت نفت مراحل نهایی تصویب خود را طی کرد و در اردیبهشت ۱۳۳۰، محمد مصدق تشکیل دولت داد و هیئتی را به ریاست مهدی بازرگان برای اجرای ملی شدن نفت راهی شرکت نفت کرد. مصدق در زمان دولت خود تا حد امکان تلاش کرد تا قدرت محمدرضا شاه را کاهش دهد و مشروطه را اجرا کند. سرانجام در جریان کودتای ۲۸ مرداد، دولت دکتر مصدق سقوط کرد و مصدق به سه سال زندان محکوم شد. پس از روی کار آمدن دکتر مصدق، حزب توده دوباره وارد میدان مبارزه سیاسی شد. مصدق از گسترش فعالیت حزب توده ابراز خرسندی کرد، زیرا به عقیده او چنین کاری می توانست سبب شود تا آمریکا و انگلیس در جریان مذاکرات نفت، به خاطر ترس از گسترش کمونیسم، امتیازات بیشتری به او بدهند.

« حزب توده، ماهیت دولت مصدق را "بورژوا لیبرال" ارزیابی کرده و آن را "جاده صافکن امپریالیسم آمریکا" دانسته بود. دشمنی حزب با مصدق نیز، علاوه بر تحلیل‌های ایدئولوژیک،

گوئیم، زیرا در بین طرفداران دکتر مصدق، به جز دکتر فاطمی (که مواضعش از همه همکاران دکتر مصدق به حزب ما نزدیکتر بود) کسی را اعدام نکردند، ولی ده‌ها نفر از اعضای حزب توده ایران پس از کودتا اعدام شدند. هیچ سازمانی، هیچ حزبی به قدر حزب توده ایران برای ادامه و تعمیق جنبش ملی کردن نفت، که دکتر مصدق رهبر آن بود، کوشش نکرد... حزب توده ایران برای نیل به این اهداف انقلابی بود که سیاست خود را در دوران ملی کردن صنعت نفت مورد تجزیه و تحلیل علمی قرار داد و قاطعانه از خود انتقاد کرد، به این دلیل که نتوانسته بود در دوران کوتاهی به شیوه علمی تحلیل مارکسیستی را درباره عمده و غیر عمده در جنبش به کار بندد. در همین جا روی کلمه «کوتاه» تاکید می‌کنیم و می‌افزاییم که این مرحله کوتاه مربوط به مرحله ابتدایی جنبش است، نه مرحله نهایی آن، که حزب ما با تمام نیرو از جنبش و شخص دکتر مصدق پشتیبانی می‌کرد، و به همین دلیل، اشتباه حزب در کاربرد شیوه علمی تحلیل مارکسیستی در آن دوران کوتاه، هیچ نقش اساسی در شکست جنبش نداشت. ..."

به نظر نویسنده این سطور با توجه به جملات بالا بروشنی میتوان سیاست غیر سوسیالیستی یکی به نعل و یکی به میخ زدن حزب توده را دریافت. میتوان فهمید که چطور حزب توده برای مصدق موعظه می‌کند و وی را در سازمان دادن جامعه جدید همراهی می‌کند و برای تنبیه وی آنجا که مصدق راه خود را می‌رود کارشکنی و دسیسه چینی می‌کند. حزب توده در آن زمان به اعتراف دوست و دشمن از چنان نیروی مردمی برخوردار است که به اعتراف خود حزب میتواند هر کودتایی را به ضد خود تبدیل کند. حزب می‌گوید ما خواستیم ولی مصدق قبول نکرد. این حرف یعنی سیاست غیر مستقل حالا هر سیاستی می‌خواهد باشد. این یعنی دنباله رو مصدق بودن که به تحلیل خود حزب "بورژوا لیبرال" و "جاده صافکن امپریالیسم آمریکا" است. این است آن سیاستی که راهنمای چپ میزند ولی به راست حرکت می‌کند و این یعنی خاک پاشیدن به چشم کارگران که امید نجات خود را به حزب بسته است. سرکوب شدن حزب توسط کودتاگران هیچ نوع حقانیت در درستی عمل و تحلیل و سیاست را به حزب نمیدهد بلکه برعکس اثبات سرکوب آن نیروی اصلی است که تلاش در بر هم زدن نظم امپریالیستی موجود را دارد با توهم ایجاد سرمایه داری

تا حد زیادی از سیاست اتحاد شوروی برمی‌خاست، که به تجربه دریافته بود از دولتی با بنیادهای ملی نمی‌تواند امتیاز بگیرد. مصدق در مورد مخالفت با امتیاز شیلات سرسختی خود را در این امر نشان داده بود. او به دولت شوروی پیام داده بود که می‌تواند مانند یک خریدار عادی برای خرید نفت ایران اقدام کند و با دولت قرارداد ببندد، اما تا وقتی او بر سر کار است هرگز به شوروی امتیازی داده نخواهد شد. برخی از پژوهشگران بی‌عملی و عدم تحرک حزب توده در جریان کودتای ۲۸ مرداد را ناشی از توافق ضمنی شوروی با کودتا دانسته‌اند. هر انگیزه‌ای که در میان باشد، حزب توده که مدعی بود "هر کودتایی را به ضدکودتا بدل می‌کنیم"، تماشاگر خونسرد وقایع آن روز باقی ماند. یکی از پژوهشگران معتقد است که حزب توده در اساس آن ارزشی را برای دولت مصدق قائل نبود که در ۲۸ مرداد بخواهد خود را به زحمت و نیروهای خود را به خطر اندازد. تازه بعد از کودتا و آشکار شدن ابعاد وحشتناک آن بود که حزب به ارزش دولت



مصدق پی برد، و سعی کرد بی‌عملی خود را توجیه کند، یا با تحریف واقعیات، اعمالی را به خود نسبت دهد که هرگز انجام نداده بود. " (عبدالله برهان، کارنامه حزب توده، جلد دوم، برگهای ۱۴۸ تا ۱۷۶)

حزب توده در سایت رسمی خود به اتهامات وارده به حزب در جنبش مصدق چنین جواب میدهد "...شکست دکتر مصدق بیش از آن که شکست رفیقان نیمه راه و دوستان دشمن خصال او باشد، شکست نیروهای مردمی و بیش از همه شکست حزب توده ایران بود. شاید پس از کودتا، مجموعه کسانی که خود را هم رزم و همکار دکتر مصدق می‌نامیدند و هنوز هم می‌نامند، به قدر یکی از اعضای حزب ما زندان نکشیده باشد. از اعدام‌ها سخن نمی

مستقل و ملی و در نهایت راه رشد غیر سرمایه داری . به عقیده من حزب می‌خواهد مار را با دست سید احمد بگیرد. در واقع مصدق از دیدگاه شاه و امپریالیسم آمریکا و انگلیس یک شخص است ولی حزب توده یک نیروی قابل ملاحظه با قدرت بسیج توده‌ای و از قضای روزگار با یک برنامه ملی که اگر دست در دست نماینده بورژوازی ملی بگذارد کار میتواند به نفع رقیب (استالین) بیخ پیدا کند. این است علت سرکوب حزب توده و کودتا، نه انقلابی گری حزب توده به نفع طبقه کارگر.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، حزب توده دوباره غیر قانونی اعلام شد و برخی از اعضای کمیته مرکزی آن دستگیر، زندانی و اعدام و برخی دیگر مخفی و یا به خارج گریختند. بدین ترتیب از نظر سیاسی ضربه شدیدی به حزب وارد شد و فعالیت‌های آن تقریباً متوقف گردید. هر چند حزب در خارج از کشور توانست رهبریت خود را بازسازی و حفظ نماید ولی تا انقلاب ۱۳۵۷ عملاً حضور سیاسی خود را در داخل کشور از دست داد.

برای جواب به این سوال که آیا حزب توده یک حزب کمونیستی کارگری بود و یا این که نماینده یک جنبش دیگر که ربطی به سوسیالیسم و کمونیسم نداشت، به عقیده من بر اساس پراتیک اجتماعی و سیاسی این حزب با ضریب اطمینان بالا میتوان گفت حزب توده در دو مرحله از تاریخ معاصر ایران نقش ایفا کرد: از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ و از آغاز ۱۳۵۸ تا پایان ۱۳۶۱. در این دو مرحله به کلی متفاوت، حزب به دهها اکیون سیاسی و اجتماعی دست زد. در حزب هزاران روشنفکر و کارگر و نظامی گرد آمدند که بیشتر آنها هدفی جز خدمت به جامعه نداشتند عقب ماندگی جامعه ایران چه در زمینه ی اقتصادی و چه در زمینه ی تاریخی باعث میشد که حزب توده خواست‌های اجتماعی مورد علاقه ی اقشار برخاسته از بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی را به عنوان خواست‌های طبقه کارگر ایران جا بزند و به این خاطر می‌توانست به جذب نیرو در داخل طبقات میانی و نیز کارگران نایل آید. بیشتر کادرهای حزب توده از میان معلمان، کادرهای اداری، و دانشجویان، سازمان افسری تشکیل می شد، که بیشتر از قشرهای متوسط و متوسط پایینی برخاسته بودند. در تمام طول جنگ جهانی، حزب توده بر اساس توصیه ی کمینترن از ایجاد سندیگاهای کارگری در خوزستان ممانعت به عمل آورد تا

کارگران نتوانند با ارائه ی خواست‌های خود به تولید نفت مورد نیاز بریتانیا لطمه زنند. تنها پس از پایان جنگ بود که حزب توده دست به این کار زد. زمان دولت قوام السلطنه، بنابر سیاست همکاری حزب با دولت قوام، سران حزب توده در خاموش کردن اعتصاب کارگران نفت کوشیدند. کارگران نفت در نتیجه فشار مضاعف معیشتی زمانی خود جوش دست به اعتصاب و اعتراض می‌زدند. حزب به قضاوت تاریخ و خود بازیگران آن به جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر تعلق نداشت. حزب توده عده ی زیادی از بهترین جوانان ایران را به دنبال خود کشاند و نیروی فیزیکی و فکری آنان را به هدر داد. حزب توده حزبی نبود که بر اساس مارکسیسم بنا شده باشد؛ بلکه حزبی بود که بنا به خواست شوروی برای تأمین منافع آن کشور تأسیس شده بود و به همین دلیل هرگاه شوروی اراده می کرد، آن حزب رادیکال و یا برعکس سازشکارانه عمل میکرد. حزب توده بزرگترین لطمات را به یک جنبش جوان و کارساز چپ در ایران زد، تا حدی که سازمان‌ها و گروه‌هایی که یا از آن جدا شدند یا خارج از آن تشکیل شدند، دید نقادانه ی مارکسیستی را از دست دادند و در واقع تفکر مارکسیستی علمی در ایران ضربه اساسی خورد. یعنی حفظ منافع اتحاد شوروی که ربطی به سوسیالیسم و کمونیسم نداشت وظیفه اصلی این حزب بود و آنجا که حرف از مبارزه بود، نه سوسیالیسم امرش بود نه کمونیسم، ضد امپریالیسم بودن هر اصولی را توجیه میکرد، حتا همدستی سازمان یافته با سیاهترین نیروهای ارتجاعی مذهبی و ضد انقلاب. اتحاد ضد امپریالیستی با خمینی به زعم حزب توده ناقوس مرگ سیاسی حزب را برای همیشه به صدا در آورد.

ظهور سازمانهای مارکسیست - لنینیست و مائو ایست خلقی با مشی مبارزه چریکی ۱۳۴۲ - ۱۳۵۷

۱۳۴۲ - انشعاب مائویستی در حزب توده ایران و تشکیل سازمان انقلابی حزب توده ایران

۱۳۴۴ - تأسیس حزب کار ایران (طوفان)

۱۳۴۸ - تشکیل گروه انقلابی زحمتکشان کردستان ایران که بعدها با اتحاد با نیروهای دیگر حزب کومله نامیده شد.

۱۳۴۹ - سازمان انقلابیون کمونیست (مل)

۱۳۵۰ - تأسیس سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران

که پیروزی جنگ چریکی آن، بلافاصله، در آمریکای لاتین موجی از مبارزات مسلحانه را سازماندهی کرد. جنبش انقلابی کوبا در سالهای ۳۹ تا ۴۲ در ایران نیز از این جهت که به به بن‌بست «چه باید کرد» جواب میداد مورد توجه مارکسیست ایرانی قرار گرفت. در تحلیلهای درون‌گروهی و رسمی چریکیسم شاهد وزن بخصوص فاکتور دهقانی هستیم. بخشاً به این خاطر که ظهور چریکیسم در ایران با اصلاحات ارضی شاه همزمان میشود و به همین دلیل هم توجه رهبران آن به سمت مبارزات دهقانی در آمریکای لاتین و چین معطوف میشود. اشتباه فاحش در تحلیل شرایط طبقه دهقان در ایران و بخصوص تحلیل غلط از حاکمیت فئودالیسم در ایران به نتایج فاجعه‌بار پراتیکی نیز منجر میشود. مثل تاکتیک جنگ چریکی در کوه، روستا، شهر. ادعای رژیم مبنی بر ریشه کن کردن فئودالیسم در ایران باعث سردرگمی تئوریک و پراتیک شده بود. چریکیسم قادر به درک حاکمیت سرمایه داری در ایران نبود و وقتی به واقعیت رابطه دهقان با زمین نگاه میکرد دچار سردرگمی میشد. در نتیجه اتکا کردن به تضادهای دهقانان با مالکین بزرگ، به نظر واقعی تر می‌آمد تا قبول این حقیقت که جامعه ایرانی اساساً مرحله بورژوازی را قبل از دوران ناصرالدین شاه شروع نموده بود، و انقلاب مشروطیت نماد اجتماعی و انسانی آن در مصاف و رقابت با بورژوازی کمپرادور بازی را برای همیشه به این بخش از بورژوازی غالب باخته و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در واقع جشن تدفین این بخش مغلوب، یعنی بورژوازی مترقی و دمکرات بود. لذا چریکیسم و سازمانهای خلقی بر این باور بود که با بر پا کردن جنگ چریکی در منطقه روستائی، بتواند دهقانان را بسوی انقلاب توده‌ای بسیج کند.

۱۳۵۴ - انشعاب مارکسیست‌ها از سازمان مجاهدین خلق ایران با عنوان سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر
 ۱۳۵۵ - پیوستن سازمان انقلابیون کمونیست (مل) به گروه پویا و تشکیل اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران)
 بعد از سقوط مصدق و به همراه آن سقوط حزب توده یک دهه باید می‌گذشت تا یک دور جدید از فعالیت چپ در ایران را شاهد باشیم ولی ویژگی این دوره از فعالیت چپ در کشور با توجه به تثبیت نسبی قدرت شاه و توانایی نیروهای مسلح در سرکوب‌کاری ساواک در ریشه‌کن ساختن احزاب و کم‌رنگ شدن روش‌های مقاومت مسالمت‌آمیز به ویژه حزب توده و جبهه ملی، مخالفان جوان به جستجوی شیوه‌های جدید مبارزه ترغیب شدند. پیدایش تفکر و روش مبارزه قهرآمیز با رژیم شاه به عنوان سگ زنجیری امپریالیسم آمریکا در ایران نتیجه بیش از یک دهه سرکوب و خفقانی بود که بعد از کودتا ۱۳۳۲ حاکم شد. در واقع چون مبارزه هیچوقت تعطیل بردار نبوده و نخواهد بود، ترجیح نسل جوان آن روز برای انتخاب چریکیسم و سازمانهای خلقی انعکاس سرکوب کم نظیری بود که به گورستان آریامهری معروف شد و نه یک ضرورت صحیح تاریخی برای تغییر. فاکتور دیگری که در این میان در بوجود آمدن این شکل از مبارزه مؤثر بود، سرخوردگی از سیاستهای اتحاد جماهیر شوروی و احزاب وابسته به آن و عدم دسترسی مارکسیست ایرانی به سرچشمه مارکسیسم یعنی زادگاه آن در اروپا بود. نگاه مارکسیست ایرانی حداقل آن بخشی که در آن روزگار دخالنگر بود بیشتر و سنتا به شرق بود تا به غرب. میتوان گفت تقی‌ارانی تنها مارکسیست شناخته شده و استخوان دار از این دست بود که زیر



تیغ حاکمیت رضا شاهی رفت. البته به نظر من حزب توده در راس و دستگاه استالینی از این موضوع به اندازه خود رضا شاه بهره‌مند شدند. فاکتوری که توجه نسل جدید از مخالفان را به طرف کوبا، فیدل کاسترو، چگوارا و مائو جلب میکرد. در سالهای ۱۹۶۳-۱۹۷۰ که مبارزه مسلحانه در ایران مطرح می‌شد، جریانات مبارزاتی مهمی با بهره‌گیری از روش مبارزه مسلحانه، پاره‌ای از کشورها را تحت تاثیر قرار داده بود. از نظر اهمیت، انقلاب کوبا بود

واضح است. وقتی کمونیستها فراموش کنند که به نقد، افشا و سرنگونی چه نظامی کمر بسته‌اند و بجای مبارزه طبقاتی، که جوهر انقلاب دموکراتیک است، رقابت افشار مختلف بورژوازی را برای طبقه کارگر مساله کنند، وقتی هر روز به بهانه‌های - مثلاً که چون انقلاب کنونی سوسیالیستی نیست - از بخشی از بورژوازی نزد کارگران شفاعت کنند و در عمل تفکر عموم خلقی خود را، دقیقاً بر خلاف نیازها و برداشت‌های منطقی و خودبخودی طبقه کارگر به این طبقه القاء کنند و بالاخره سوسیالیسم علمی را از کارگران دریغ کنند، آنگاه جنبش کارگری تعرض خود را از دست میدهد، محافظه کار میشود و به حکومت سازشکاران امید میندود، خود از سیاسی شدن حرکات اقتصادی خویش میهراسد و دست آخر دو دستی تحویل رفرمیست‌ها، سازشکاران و فرصت‌طلبان میگردد. .. "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" (۱)

قضاوت در مورد حزب توده و سازمانهای سیاسی چپ معروف بعد از ۱۳۳۲ یا دقیقتر بعد از ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ و نیز قسمت دوم نوشتار را با جملاتی بسیار گویا از لنین به پایان میبریم.

"این تئوری (مارکسیسم) وظیفه واقعی یک حزب انقلابی سوسیالیستی را توضیح داده و تأکید کرده است که وظیفه حزب برنامه سازی برای نوسازی جامعه، موعظه خوانی برای سرمایه‌داران و دنباله‌روهای آنان در باره بهبود وضع کارگران نیست، توطئه چینی نیست، بلکه سازماندهی مبارزه طبقاتی پرولتاریا و رهبری این مبارزه است که تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و سازمان دادن جامعه سوسیالیستی، هدف نهایی آن را تشکیل میدهد".

"برنامه ما" کلیات آثار، جلد ۴ (انگلیسی) صفحات ۲۱۱-۲۱۰ نقل از "درباره حزب پرولتاری طراز نوین" صفحه ۲۵. ("اسطوره بورژوازی ملی و مترقی ۱)

سرور کادار - 26/04/2016



منصور حکمت در اسطوره بورژوازی ملی - مترقی (۱) می‌نویسد: "بگمان ما بینش‌های انحرافی عموم خلقی رایج در جنبش کمونیستی کشور ما، که خود اساس خلع سلاح ایدئولوژیک و سیاسی طبقه کارگر در مقابل بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی است، از نظر تئوریک از فقدان شناخت مارکسیستی و لنینیستی از قوانین حرکت جامعه ما و جایگزین کردن مکانیکی الگوهای کلیشه‌ای بجای مارکسیسم و لنینیسم، تغذیه میکند. اساس تئوریک این انحرافات را باید در رواج بینش‌های غیر مارکسیستی و غیر لنینیستی از سرمایه، نظام سرمایه‌داری، امپریالیسم و نظام سرمایه‌داری وابسته جستجو کرد. انحرافات سیاسی و مبارزاتی مهمی از قبیل "ملی و مترقی" دانستن بخشی از بورژوازی ایران، جایگزین کردن سیاست سازش طبقاتی بجای حرکت در جهت ایجاد جبهه انقلابی ضد امپریالیستی در عمل کمکاری در افشای بی‌امان بورژوازی لیبرال و بخش محافظه کار خرده بورژوازی و لاجرم رها کردن رهبری سیاسی مبارزات دموکراتیک بدست خرده بورژوازی و بورژوازی لیبرال و غیره همه از نظر تئوریک انعکاس شکاف عظیمی است که تئوری "انقلابی" در ایران را از آموزش‌های مارکس و لنین در مورد نقد اقتصاد سرمایه‌داری و بالاترین مرحله آن، امپریالیسم، جدا میسازد. بخش عمده ادبیات تئوریک جنبش کمونیستی کشور ما، سرمایه را نه از دیدگاه مارکسیسم بلکه از دریچه چشم سرمایه‌دار مینگرد و درک میکند. بدون تحلیل و شناخت قانونمندی و ضروریات حرکت کل سرمایه اجتماعی و پیش‌شرط‌های تولید، بازتولید و تجمع آن در نظام سرمایه‌داری وابسته ایران، یکسره به بررسی افشار مختلف بورژوازی (و تازه نه افشار مختلف سرمایه) میپردازد. بورژوازی ایران را تقسیم‌بندی میکند، "جناح‌های مختلف آنرا بجان هم میاندازد، منافع متضادشان" را برمیشمارد، به شیوه‌ای متافیزیکی و ازپیشی گاهی این و گاهی آن قشر بورژوازی را "درون خلقی" و "برون خلقی" اعلام میکند و حتی یک کلمه در مورد کل نظامی که بر پایه منافع مشترک افشار مختلف سرمایه (و پس بورژوازی) استوار است، در مورد نظامی که اصولاً وجود و تجمع سرمایه را با درجه سودآوری بالا و معینی امکان‌پذیر میسازد، درباره نظامی که طبقه کارگر و پیشاهنگان کمونیست آن در تحلیل نهایی با کل آن سر جنگ دارند سخن نمیگوید. نتیجه سیاسی چنین شیوه برخوردی

ماهیت سیاسی فرقه دموکرات آذربایجان

گفتگو با سرور کاردار در مورد فرقه

دموکرات آذربایجان

ماهیت سیاسی فرقه دموکرات از نظر شما چیست؟ و استفاده سیاسی ناسیونالیست‌ها از این اتفاق تاریخی را شما چگونه ارزیابی می‌کنید؟

برای جواب دادن به سوال شما لازم است اول پاره‌ای از مسائل خارج از نظر من و یا هر کس دیگری که در مقابل این سوال قرار می‌گیرد روشن شود. در مورد ماهیت سیاسی فرقه دموکرات آذربایجان به قدمت تاریخ این فرقه بحث و تفحص شده است. از سوی تاریخ پژوهان تلاش‌های زیادی شده است که ابهامات این برهه از تاریخ ایران و مشخصاً آذربایجان مشخص شود. اما به دلیل عدم دسترسی کامل به اسناد طبقه بندی شده قدرتهای دخیل در این برهه از تاریخ و بخشاً اگر هم این اسناد به تدریج از طبقه بندی سری خارج و عمومی شده در پاره‌ای از موارد کلیدی صحت تاریخی این اسناد به دلیل استناد دست دوم مورد تردید بوده که خود درجه اطمینان صد در صد به این اسناد را مورد تردید قرار داده است. مشکل دیگر این است که هیچ یک از قدرتهای دخیل بدون حذف و یا تصرف این اسناد را منتشر نکرده اند. یعنی هیچ پژوهشگر تاریخ مدعی دسترسی کامل به اسناد طبقه بندی شده را نداشته و نمیتواند داشته باشد. یعنی همیشه بخشی از این اسناد به بهانه حفظ منافع ملی برای همیشه سرّی نگاه داشته میشوند.

در عین حال روایتهای متفاوت از یک اتفاق مشخص در اسناد سری پولیک شده ملاحظه میشود که که کشور به کشور و با توجه به برداشت و اطلاعات ارسال شده از طرف وابستگان سیاسی، نظامی، سیاسی آنان متفاوت گزارش شده اند. ولی خارج از این کاستیها با توجه به کلیت این اسناد و روایات تاریخی مستدل و با تکیه به بازماندگان و شاهدان زنده از آن دوره و مهم تر از همه نتایج پسا اتفاقات تاریخی و در این رابطه موضع گیریهای مشخص نیروهای در گیر در آن

اتفاقات تاریخی مشخص و با گذشت زمان میتوان تصویر جامع و قریب به یقینی از حوادث آن دوره مشخص را تبیین کرد. همانطور که میدانیم تاریخ نگاری نیز در خلأ شکل نمیگیرد و معمولان بیطرف نیست یعنی متأثر است از موضعگیری طبقاتی تاریخ نگار و یا پژوهشگر.

به قول معروف تاریخ را فاتحان آن می‌نویسند. به صورت کلی تاریخ مشروطه و اتفاقات بعد از آن یعنی زمامداری رضا شاه و پسرش و جنبش‌های اجتماعی و سیاسی دوران بعد از دو جنگ جهانی در ایران و جهان از این قاعده خارج نبوده اند. البته به ندرت میتوان به آثاری نسبتاً بی طرف نیز دسترسی پیدا کرد که یا در زمان وقوع اتفاقات و یا بعد از اتفاقات بسته به وسع اطلاعاتی و علمی نگارنده به ترسیم و نگارش در آمده اند. در مجموع میتوان تاریخ نگار، پژوهشگر، تحلیلگر مسائل سیاسی و تاریخی را به دو جبهه مشخص تقسیم نمود. این آدمها به معنای کلاسیک کلمه یا راست بوده‌اند و یا چپ.

باور به یک گروه تحلیلگر، مورخ، پژوهش گر و یا آکادمیکر بیطرف باوری است که خود مستلزم یک تحقیق تاریخی، علمی و پژوهشی است و باید با احتیاط کامل با آن برخورد نمود. بحث در این جا بر سر درستی یا نادرستی روایات تاریخی نیست بلکه بحث بر سر بیطرفی این روایات است که در یک جهان به شدت طبقاتی، مسئله بیطرفی تاریخی را در تاریخ نگاری به زیر سوال میبرد.

از روایات تاریخی که بگذریم. برای ابراز نظر در مورد فرقه، اول باید به این سوال جواب داد که رهبریت فرقه چگونه انسانی بود. دلیل آن این است که تمامی حملاتی که به فرقه شده از منظر عملکرد فرقه در عمر کوتاه یکساله درخشان خود نیست، برعکس به دستاوردهای فرقه به عمد هرگز و یا به ندرت اشاره میشود. اساساً نوک تیز حملات بر روی شخصیت رهبر و یا رهبران فرقه متمرکز بوده و از این منظر برای شناخت فرقه باید به شناخت رهبریت آن و شرایط تاریخی که آنان در آن بسر می‌بردند پرداخت و در مرحله بعد به دست آوردهای درخشان آن در یک دوره کمتر

ماهیت سیاسی فرقه دموکرات آذربایجان

سلطنت طلبان، مذهبی‌ها، ملی - مذهبی‌ها، پان ایرانیست‌ها، ملیون سکولار، لایه‌هایی از حزب توده ایران، پان ترکیست‌ها، مساوات‌چهای طرفدار ترکیه، از نوع بوز قورت و اسلامی-عثمانیها، طرفداران اتحاد آذربایجان شمالی (باکو) و جنوبی (ایران) و حامیان داخلی و خارجی این جماعت نسبت به نوع اتهامات تقریباً تفسیر مشابهی از جنبش فرقه دموکرات ایران به سیدجعفر جوادزاده مشهور به سید جعفر پیشه-وری داشته و دارند. یعنی پیشه‌وری: دیکتاتور، قاتل، خودفروخته، خائن، استالینیست، وطنفروش و ناسیونالیست. در میان این جماعت طرفداران اتحاد جنوب و شمال موضع نرمتری نسبت به سایرین در قبال فرقه اتخاذ میکنند ولی از لحاظ تاریخی طبقاتی به همین جبهه متعلقند. دسته دوم یا طرفدار فرقه اند و یا در نهایت منتقد برخی از سیاستمداران فرقه در راس آن پیشه‌وری ولی در تفسیر کلی، پیشه‌وری و فرقه را تأیید و طرفداری میکنند. این دسته بیشتر به چپ سنتی ایران متعلق هست. چپی که اتحاد جماهیر شوروی را به عنوان کمپ سوسیالیستی قبول دارد، ضد فاشیسم هست، ضد امپریالیست هست و ضد ارتجاع سلطنتی با هر جناح و دسته‌اش. انگلیس و آمریکا را راس امپریالیسم جهانی ارزیابی می‌کند و از آنان و حامیان اروپایش نفرت دارد. سلطنت را سگ زنجیری انگلیس و آمریکا ارزیابی می‌کند و می‌خواهد سر به تنش نباشد. طبیعی است که چنین تفکری با فرقه و رهبرش نمیتواند زاویه جدی داشته باشد. و اگر دارد به همان نسبتی است که به کمپ سوسیالیستی در بدترین حالت به عنوان سوسیال رویونیست دارد. تضاد اصلی را تضاد بین خلق و امپریالیسم میداند و از این رهگذر صادقانه مجبور است هر نوع تعرض، و سیاست ملی سرمایه داری استالینی را که با نقاب سوسیالیستی اعمال میشد به حساب سوسیالیسم بگذارد. تضاد بین خلق و امپریالیسم چنان وی را مشعوف کرده است که تئوریش تئوری دوران است، به زبان دیگر قادر نیست تضاد بین کار و سرمایه را در کشور خود به رسمیت بشناسد و به طبع آن طبقه کارگر ایرانی را به رسمیت نمیشناسد، طبقه‌ای که در صفوف حزب توده با توهم

از یک سال، مثل حق رای زنان برای اولین بار در ایران، تقسیم اراضی خالصه یعنی سلطنتی، زنده کردن انجمن‌های ایالتی و ولایتی، مدارس ملی، محلی، دخترانه و پسرانه، تاسیس دانشگاه، اقدامات عمرانی، و و متمرکز شد. در مورد استفاده سیاسی ناسیونالیست‌ها از این جریان نیز باید بلافاصله پرسید کدام ناسیونالیسم منظور است؟ ناسیونالیسم غالب و یا ناسیونالیسم مغلوب.

به هر حال سعی خواهیم کرد در لابلای بحث به هر دو سوال در حد توان پاسخ بدهم ولی عجالتاً میخواهم یک جواب متکی به تاریخ به ناسیونالیسم غالب (پان ایرانیسم و طرفداران مرز پر گوهر) بدهم و آن این که به نظر من اگر صداقت انقلابی و کمونیستی لنین بعد از پیروزی انقلاب اکتبر نبود الان کشوری به نام ایران عملاً وجود نداشت. زیرا که بر اساس قرار داد ۱۹۰۷ و ۱۹۰۹ عملاً کشور ایران بین دو قدرت جهانی روسیه تزاری و امپراطوری انگلیس رسماً تقسیم شده بود. تنها و تنها تأکید لنین بر تجاوزات استعماری روسیه تزاری و لغو این قرار داد بود که انگلیس را نیز مجبور به عقب نشینی نمود. و اما برای پیدا کردن پاسخ به سوالات شما باید بگویم که برخی از نویسندگان ادعا نموده‌اند که تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان ماهیت فرمایشی داشته و مستقیماً به دستور استالین تشکیل شده است و این که هیچ اراده ملی در تشکیل فرقه نبوده و یک حرکت و جنبش سفارشی بوده است.

در مقابل کسان دیگری بوده و هستند که سعی در توجیه این تاریخ و بازیگران آشکار و پنهان آن به نفع فرقه نموده اند. به راحتی میتوان گفت که هر دو جبهه سعی در توجیه، تفسیر این تاریخ نموده تا بتوانند بخشی از واقعیت را پنهان و بخش دیگر آنرا آشکار و برجسته نمایند. یعنی هر دو جبهه بر وزن خاستگاه طبقاتی و سیاسی خود با یک واقعه تاریخی مشخص برخورد نموده اند. این امر شامل منابع داخلی و خارجی هر دو میباشد. منابع خارجی اما مستدل تر و علمی‌تر با قضیه برخورد نموده‌اند. منابع خارجی شامل مورخین ایرانی و غیر ایرانی میباشند.

ماهیت سیاسی فرقه دموکرات آذربایجان

ریزی شود. وی و همفکرانش سوسیالیسم را به آینده نا مشخص موکول میکنند، و میگویند دوره آن فرا نرسیده است و همراه با بورژوازی روس جهت پیروزی انقلابی بورژوازی می‌جنگند. پیشه‌وری اما بدون شک کسی است که می‌خواهد در این جدال طبقاتی در کنار هموطنان خود و برای منافع این وطن بورژوازی بجنگد و جدال خود و استالین را با امپریالیست‌های غربی جدالی مشترک و یک وظیفه انقلابی و تاریخی ارزیابی می‌کند. وی همانطور که فکر می‌کند، عمل می‌کند. پیشه‌وری، در این جدال بدون شک منافع طبقاتی را به منافع شخصی ترجیح می‌دهد، وی دنبال جاه، مقام، موقعیت فردی، اقتصادی نیست، که اگر بود دشمنانش با اندک ناز چشمی در اختیارش می‌گذاشتند. به عبارتی دیگر وی پیروزی مقطعی بورژوازی ملی و خودی را پیروزی آتی طبقه کارگر ارزیابی می‌کند. این نهایت امال و ارزوهای رهبری است مثل پیشه‌وری و من شخصاً در درستی این نظر کوچکترین شکی ندارم. برای درک این نظر کافی است نگاهی به وضعیت دشمنان وی در تهران انداخت. ملاکینی که دست در دست انگلیس به غارت مردم مشغولند و از هیچ بیشرمی و جنایتی رویگردان نیستند. پیشه‌وری بدرستی در روزنامه آژیر اینان را بی ابرو کرده است.

در شیوه مبارزه پیشه‌وری و فرقه یک تفاوت دیگر نیز حائز اهمیت است که وی را از اسلاف پیشه‌وری در مبارزات ملی، برژوای جدا می‌کند و حتا به شکل برجسته نسبت به حزب توده و آن هویت طلبی و مسال فرهنگی، زبانی در مبارزه ای پیشه‌وری است که نقش اساسی و محوری در چالش وی هم نسبت به حزب توده و هم نسبت به رقبای سیاسی وی در مرکز یعنی تهران داشت. تاکید پیشه‌وری به هویت ملی و زبانی و فرهنگی مردم آذربایجان آن تفاوت اساسی بود که حتا تفاوت وی را با مبارزات قبلی ملی در آذربایجان جدا میکرد، منظورم از مبارزات دوره مشروطه، خیابانی و دیگران است. در واقع این آن بهانه‌ای است که اویزه دست مخالفان سیاسی وی بخشاً در داخل حزب سنتی وی حزب توده و هم در صفوف مرتجعین مرکز در تهران

حزب کمونیستی متشکل‌ترین طبقه کارگر خاورمیانه را در آن زمان به اعتراف سفیر انگلیس داراست. طبقه‌ای که زیر ضرب وحشیانه سرمایه امپریالیستی کمرش خرد میشود. حزب توده گاهن به جای رهبری این طبقه ناچار خود توسط طبقه رهبری میشود و حزبی که در آن متشکل هست خود ترمز حرکت رهایی بخش طبقه میشود. این حزب حزب توهم طبقه کارگر است و یک رسالت دارد آنهم پیروی از دستورات مسکو و منافع کمپ سوسیالیست که دیر زمانی است به کمپ بورژوازی روس تبدیل شده است. سید جعفر پیشه‌وری نه سیاه است نه سفید، نه خوب است نه بد، نه خائن است، نه وطنپرست، نه آزادیخواه است، نه مستبد، نه ناسیونالیست است نه استالینیست، وی خود قربانی باشگاه جهانی سرمایه است که نه غربی است نه شرقی، جهانی است و قطبی.

برای شناخت پیشه‌وری و یا رهبران فرقه نیز باید اول جایگاه فکری طبقاتی وی و همزمانش را به درستی شناخت. به قول معروف از کوزه همان برون تراود که در اوست، و انسان عموماً خارج از تفکر و منافع طبقاتی خود عمل نمیکند. برای قضاوت فرقه و رهبران آن باید هم فرقه و هم رهبران آنرا در جایگاه درست تاریخی - طبقاتی آن گذاشت و بعد به قضاوت نشست. شما نمیتوانی از رهبری که خود آشکارا می‌گوید من آمده‌ام که مشروطیت را زنده کنم، استقلال ایران را زنده کنم، قانون اساسی کشور را اجرا کنم، به خواهی که کار مزدی را لغو کند و برای حاکمیت شوراهای مردم تلاش کند. شما نمیتوانی از جنبشی که برای استقلال و آزادیهای دموکراتیک بورژوای در میدان است انتظار سوسیالیسم داشته باشی. پیشه‌وری به اردوگاه به اصطلاح سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی معتقد هست، استالین را رهبر اردوگاه سوسیالیستی میشناسد و به تبع آن به مصوبات کمیترن و یا کمیترن پایبند و خود را موظف به اجرا آن میدانند، وی بر این اساس به تئوری دوران معتقد هست و فکر می‌کند هر نوع حمله به بورژوازی نوپا خدمت به ارتجاع است و ضربه به سوسیالیسم که قرار است بعد از آزادیهای بورژوا دموکراتیک برایش برنامه

ماهیت سیاسی فرقه دموکرات آذربایجان

ویلسون در ایالات متحده قرار داد. جمیل با تکیه به این اسناد کتاب فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان، به روایت اسناد محرمانه آرشیوهای شوروی (ترجمه منصور همای تهران: نشر نی، ۱۳۸۳) نوشت که در تهران ترجمه و منتشر شده است.

"در سال ۱۹۴۵ آذربایجان جنوبی شاهد حرکتی ملی بود که این حرکت تداوم بلاواسطه حرکت دموکراتیک نهضت مشروطه، جنبش ستارخان و شیخ محمد خیابانی بود. البته علی‌رغم اهمیت آذربایجان برای روسها حین جنگ جهانی و نیز سیاستهای توسعه‌طلبانه‌شان، بی‌هیچ شبهه‌ای مرکز حرکات آزادیبخش و



آزادیخواهی ملی خود آذربایجان جنوبی بود لا اقل به این خاطر که این قسمت از ایران تجربه دو انقلاب را داشت علاوه بر این نه تنها بازماندگان جنبش خیابانی بلکه بیشتر اشخاص که در جنبش ستارخان شرکت داشتند هنوز در قید حیات بودند. آنها می‌دانستند که چه ظلمهایی بدانها شده و استبداد بر سر اینان چه آورده است. از دیگر طرف رسمیت یافتن زبان فارسی و انکار و قدغن شدن زبان، تاریخ و مدنیت آذربایجان از سوی رژیم پهلوی نیز موجب تحقیر غرور ملی مردم شده بود. از دیدگاه اقتصادی نیز تبریز که روزگاری دومین شهر ایران به حساب می‌آمد بر اثر بی‌توجهی رژیم به یکی از دهها شهر عادی ایران تبدیل شده بود و همه اینها

میشود و از این رهگذر وی را به جدائی طلبی متهم میکنند . اکنون که سالها از تاریخ پیشه‌وری و مبارزاتش سپری شده است میتوان با دو سوال ساده این تاریخ را قضاوت کرد. سوال اول این که اگر پیشه‌وری موفق میشد که آذربایجان را دموکراتیزه کند و به طبع آن ایران را در آن صورت وضعیت به چه شکلی بود و چه اتفاقی می‌افتاد؟ جواب این است که ایران در بهترین حالت یک کشور مستقل بورژوا دموکرات میشد مثل فرانسه... طبیعی است که طبقه کارگر فرانسه از لحاظ شرایط اقتصادی قابل مقایسه با طبقه کارگر ایران امروز نیست ولی راه درازی برای رهایی و خوشبختی در پیش دارد. شق دیگر سوال این است که آیا اگر مبارزه پیشه‌وری منجر به جدائی آذربایجان و پیوستن آن به باکو میشد وضعیت به چه شکلی بود. جواب این است که مردم آذربایجان ایران به همراه آذربایجان شمالی بعد از پشت سر گذاشتن حکومت ترور و وحشت استالینی الان توسط سرمایه داری هار و خشن باکو زیر چکمه‌های هزار فامیل خاندان حیدر علی اوف له و لورده میشد. نتیجه این که هر چند هر دو حالت شرف دارد به وضعیت فعلی مردم ایران زیر چکمه‌های حکومت اسلامی موجود که خود نتیجه سیاست‌های حکومت پهلوی سابق است و تقریباً چهار برابر زیر خط فقر به سر میبرد ولی تا خوشبختی و رهایی و منزلت انسانی راه پر پیچ و خام درازی در پیش رو میداشت و اکنون نیز دارد. چاهی که که دشمنان پیشه‌وری برای مردم ایران در طی دو حکومت شاه و شیخ کردند. در این جا لازم میبینیم که با اشاره به فراز هایی از گفته‌ها و نوشته‌های دکتر جمیل حسنی مورخ آذربایجانی تصویر بهتر و مطمئن‌تری نسبت به نظرات خودم از حوادث آن دوره نشان دهم.

دسترسی دکتر جمیل حسنی استاد دانشگاه باکو در زمینه تاریخ به اسناد محفوظ در آرشیوهای محرمانه اتحاد جماهیر شوروی، بررسی‌های او را در زمینه مسائل چون سیاست شوروی در قبال ایران و به‌ویژه چگونگی تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان، اهمیت خاصی بخشیده است. وی این اسناد را شناسایی و در اختیار «طرح تاریخ بین الملل جنگ سرد» وابسته به مرکز وودرو

ماهیت سیاسی فرقه دموکرات آذربایجان

پیروزی چشمگیر در انتخابات دوره چهاردهم مجلس از راهیابی او به مجلس جلوگیری شده بود. او به اندازه کافی از حزب توده فاصله داشت که بتواند یک حزب جدید را بنیان گذارد. او در عرض چند روز موفق شد تعدادی از چهره‌های سیاسی توده‌ای و غیر توده‌ای آذربایجان را به تأسیس یک حزب دموکراتیک جدید که می‌بایست به منافع مردم خدمت کند، جلب کند. اینک می‌دانیم که فرقه دموکرات آذربایجان موجودیت خود را مدیون حمایت سیاسی و نظامی باکو و مسکو بود. ولی این به معنای آن نیست که در ایران زمینه‌ای از آگاهی ملی آذری وجود نداشت یا آن که آذری‌ها دلیل مشروعی بر نارضایی از دولت مرکزی نداشتند. آنهایی که به فرقه دموکرات آذربایجان پیوسته، از حکومت آن پشتیبانی کردند شاید که خواهان خود مختاری در چارچوب ایران بودند ولی به هیچ وجه برای الحاق به دولت شوروی تمایلی نداشتند. استالین نیز چنین سیاستی را دنبال نمی‌کرد.

تعدادی سعی می‌کنند که پیشه‌وری را در ۲ شخصیت متفاوت بررسی کنند. یعنی پیشه‌وری، مبارز، وطنپرست، آزادیخواه قبل از فرقه و پیشه‌وری، خائن، تجزیه طلب بعد از فرقه. چنین برخوردی نه علمی است و نه قابل دفاع برای توضیح یک انسان مثل پیشه‌وری که آخرین نفسهای خود را در درگیری با سیستم استالینی کشید و جان باخت. برای شناخت درست پیشه‌وری و جنبش آذربایجان در آن دوره باید به ۲ امر مهم توجه کرد. اول سیاستهای امپریالیستی و تأثیر آن در جنبش‌های اجتماعی و دوم شخصیت بازیگران این جنبش‌ها به عنوان رهبران سیاسی. در چند جمله کوتاه میتوان چنین گفت که امپریالیسم آمریکا و انگلیس سعی در مهار رقیب قدر قدرت خود یعنی سرمایداری نو ظهور دولتی روس دارند که با کسب پیروزیهای چشمگیر در جنگ جهانی دوم با ظاهر سوسیالیستی از اعتبار معنوی بی نظیری برخوردار است.

ترومن استالین را با بمب اتمی تهدید غیر مستقیم می‌کند و استالین محدودیتهای خود را به خوبی درک می‌کند. در میدان عمل انگلیسیها اما دست در دست آمریکا تلاش میکنند با ایجاد

از دید مردم نمی‌توانست پنهان بماند. بطور کلی زبان ترکی در ایران زبان زندان به حساب می‌آمد چون اکثر زندانیان سیاسی ترکها بودند و همه اینها نارضایتی‌هایی را فراهم می‌آورد که به محض وجود فرصت بروز می‌نمود..."

به جمیل دوباره برخوام گشت ولی این جا لازم است که نقش استالین و سیاست وی در قبال مسائل آن دوره آذربایجان نیز اشاره مختصری بشود تا تصویر بهتری به دست آوریم

در واقع حساسیت استالین بر روی امنیت منابع نفتی باکو متمرکز بود. مسئله‌ای که انگلیس در جنگ اول و آلمان هیتلری در جنگ دوم نیز به آن واقف بودند و در نتیجه فشار حملات جنگی بر روی این منابع نفتی به عنوان پاشنه آشیل روس‌ها اهمیت استراتژیک داشت. ارتش سرخ بعد از انقلاب اکتبر تهاجم بزرگ امپریالیستی انگلیسی. عثمانی را به نفت باکو به شکست کشانده بود، استالین نیز پوزه آلمان نازی را در تهاجم مشابه به خاک مالیده بود. طبیعتاً هر رهبر دیگری به جای استالین، همان نگرانی را می‌توانست داشته باشد که استالین نسبت به امنیت نفت باکو داشت. امتیاز نفت شمال در واقع تضمین اساسی امنیت برای نفت باکو بود که با وجود اهمیت خود بخشی از استراتژی حفظ امنیت نفت باکو بود. وجود یک دولت طرفدار همسایه شمالی، و یا حتا بیطرف، این امنیت را تامین میکرد ولی تحولات سیاسی و جابجایی قدرت در ایران درست عکس این را نشان میداد. استالین می‌دانست که نیروهای شوروی باید در عرض شش ماه پس از پایان جنگ ایران را ترک گویند و اگر می‌خواست مسال امنیتی خود را حل کند می‌بایست سریعاً یا از طریق کسب یک امتیاز نفتی یا تأسیس یک حکومت طرفدار در آذربایجان - یا هر دوی اینها - اقدام کند. بعد از این توضیحات باید دید چطور سیاست پیشه‌وری با سیاست استالینی در یک مرحله موازی میشوند و در مرحله دیگر به تضاد اساسی میرسند طوری که پیشه‌وری در این تضاد جان می‌بازد...

پیشه‌وری در آذربایجان بیشتر به عنوان یک روزنامه‌نگار آزادی‌خواه و مردمی شهرت داشت که به رغم دستیابی به یک

ماهیت سیاسی فرقه دموکرات آذربایجان

مسکو - باکو - تبریز ایران بوده است، در خاطرات خود در مورد انتخاب پیشه-وری به رهبری فرقه دموکرات می-نویسد: «پیشه-وری با رهبری فرقه دموکرات موافق نبود، در سال ۱۳۲۳ در جلفای شوروی در داخل قطار ملاقاتی بین "جعفر باقراف" و سیدجعفر پیشه-وری صورت گرفت، در آنجا بود که باقراف رهبری فرقه دموکرات آذربایجان ایران را به پیشه-وری پیشنهاد نمود؛ اما او موافقت نمی-کرد. میرجعفر باقراف خطاب به پیشه-وری گفت: دیگر از تاریخچه حزب عدالت نوشتن کافی است، تا فرصت هست با ما همگام شو پیشه-وری در پاسخ به باقراف می-گوید. این روس-ها که امروز به منظور پیشبرد اهداف سیاسی-شان ما را به بازی می-گیرند آدم-های مورد اطمینان نیستند، آن-ها در صورت لزوم به ما کمکی نمی-کنند و ما را در میان مبارزه تنها



می-گذارند، محبت روس-ها به محبت میمون شباهت دارد که هنگام غرق شدن در آب پا روی بچه-اش می-گذارد، من آنها را خوب می-شناسم، سرانجام پس از گفتگوی زیاد پیشه-وری با اطمینان به میرجعفر اوف به اعتبار خدمت به ملت ایران با پیشنهاد آنها موافقت کرد.» «ملازاده، حمید؛ رازهای سر به مهر، تبریز، مهد آزادی، 25، ص 1.»

دولتهای وابسته و سر سپرده به خود استالین را تحت محاصره قرار داده و از پیشرویهایش جلوگیری کنند. داستان هوش وافر قوام السلطنه و فریب استالین توسط وی داستانی است ساخته ملاکین و طرفداران سلطنت که به نفع سیاست آمریکا و انگلیس جا انداخته میشود. قوام السلطنه در واقع شرایط در قدرت ماندن را بهتر از پیشه‌وری درک نموده و به قول معروف خود را در سمت درست تاریخ قرار داده است. البته نه به خاطر نجات ایران بلکه به خاطر سر قدرت ماندن. وی قواعد بازی را به خوبی دریافته است و در جهت جریان رودخانه شنا می‌کند.

پیشه‌وری اما در خلاف جریان آب شنا می‌کند. وی تضاد مابین امپریالیستها را می‌بیند و تلاش دارد از این تضاد به نفع خلق بهره ببرد. اول و آخر این که پیشه‌وری تمام تخم مرغ‌های خود را در سبد اتحاد جماهیر شوروی قرار میدهد. وی نه تجزیه طلب هست، نه ناسیونالیست. وی تمام عمر خود در جهت استقلال و آزادی ایران مبارزه کرده است. وی بعد از نامیدی از مجلس و تهران نجات گل ایران را در گرو نجات آذربایجان از چنگ ارتجاع حاکم می‌بیند به قول معروف یک موتور کوچک می‌خواهد تا موتور بزرگ را به حرکت در آورد. اشتباه بزرگ پیشه‌وری در تحلیل و شناخت وی از اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یک اتحاد سوسیالیستی بود. پیشه‌وری بعد از بریدن از حزب توده خود مستقیماً وارد یک بازی سیاسی خطرناک با باکو میشود که از خوش باوری و توهم وی نسبت به حاکمیت سیاسی در باکو و مسکو ناشی میشد و نه از خود فروختگی سیاسی و الا وی مرتجعین داخلی و خارجی را بهتر از هر کسی میشناخت و به درستی بر علیه آنان مرز گیری میکرد و می‌جنگید. به کلامی دیگر پیشه‌وری قربانی دوستان به ظاهر سوسیالیست خود شد تا دشمنان آشکارا سرمایه دار.

حمید ملازاده مینویسد: «ابراهیم نوروزاف» که از سوی "کاگ ب" در پوشش خبرنگار نظامی در شهریور ۲۰ به همراه ارتش سرخ به ایران فرستاده شده بود و در حقیقت رابط اصلی محور

ماهیت سیاسی فرقه دموکرات آذربایجان

مبارزه با فرقه دموکرات بدلیل ماهیت ملی و مردمی آن چندان هم آسان نمی‌باشد و در این حزب طبقات مختلف مردم اشتراک دارند و این مسئله، مبارزه با گسترش ایده‌های فرقه را غیر ممکن می‌سازد. «از طرف دیگر اگر این فرقه دموکرات بلاواسطه بدست روسها تاسیس و راه‌اندازی می‌شد، خوب این روسها همهجا حزب کمونیست را برپا مینمودند نه فرقه دموکرات را، پس چرا در آذربایجان چنین نشد؟ این مسئله بیست و یک آذر فارغ از حمایت نیروی خارجی به اراده مردم تکیه داشت و این فرقه در راه دسترسی مردم به حقوق ملی خویش یک حزب پیشرو بود و یک تشکیلات سیاسی مدافع حقوق مردم بود.»

پس از ورود قشون متفقان به ایران کموبیش آزادیهای سیاسی داده شد که در همین زمان در آذربایجان هم احزاب و گروههای مختلف شروع به فعالیت نمودند. مجلات، روزنامه‌ها، جمعیتها و انجمنهای مختلف به میدان آمدند که همه اینها در شکل‌گیری و رشد شعور اجتماعی مردم نقش زیادی داشتند. وجود آزادیهای هرچند محدود در این چهار سال و نیز ظهور برخی از معارفچیها، نویسندگان و ژورنالیستهای آذربایجان شمالی در جنوب نیز در سرعت بخشیدن به شکل‌گیری شعور اجتماعی مؤثر بود. بعد در سال ۱۹۴۵ و پایان محاربه تشکیل فرقه دموکرات بعنوان یک تشکیلات سیاسی اجتماعی در درجه اول با آرزوها و خواسته‌های ملی مردم آذربایجان مرتبط بود. در عین حال در مقابل خواسته‌های مردم موانع بسیاری وجود داشت که بدون وجود یک تشکیلات سیاسی گذر از این موانع ممکن نبود. فرقه دموکرات در درجه اول برآمده از وجود ضرورت یک تشکیلات سیاسی جهت دستیابی به اهداف ملی بود. در سپتامبر ۱۹۴۵ بیاننامه فرقه منتشر شد که تا آخر همان سال، حد اقل تا نوامبر آن سال طول کشید که فرقه مستقل از توده، فعالیت حزبی خود را شروع کند و طی همین حوادث این سالها در جهت تشکیل یک حزب ملی پروسه شروع شد که اساس آن را افرادی تشکیل می‌دادند که بسیاری از آنها هیچ وقت عضو توده نشده بودند. فرقه‌چیها متشکل از تجار، زمیندار، صاحبکار، روشنفکر، معلم، روستایی، شهری، کارگر، کشاور

اکثریت منتقدین پیشموری وی را از این جهت مورد حمله قرار میدهند که وی وابسته به شوروی استالینیستی است و می‌خواهد آذربایجان را از ایران جدا کند. اینان طرف دیگر قضیه را به عمد مسکوت می‌گذارند و هیچ حرفی از تحركات انگلیسی-آمریکائی در مرکز و جنوب به میان نمی‌آورند. انگار تمامی ایران در آن زمان گل و بلبل است و مردم خوشبخت و دارای یک حکومت مردمی، و در این وسط یک نفر می‌خواهد با ایجاد بلوا در آذربایجان این خوشبختی را از مردم آذربایجان بگیرد... در واقع از دشمنان فرقه و پیشموری که دشمنان آزادی و استقلال ایران هستند هیچ حرفی در وسط نیست و حتا مقایسه هم نمی‌شود. دشمنانی که سند گل کشور را یک جا به اسم امپریالیستهای غربی زدند. یک نفر اما در مجلس ۱۴ متوجه حادته هست و آن کسی نیست جز دکتر مصدق که به عدم تائید صلاحیت پیشموری شدیداً اعتراض می‌کند و می‌گوید صلاحیت سید ضیا انگلیسی در این مجلس تائید میشود ولی پیشموری رد صلاحیت میشود؟ در کودتای مرداد ۱۳۳۲ مصدق قربانی ملی کردن نفت ایران میشود و دقیقاً قربانی همان کسانی که پیشموری را دشمن شماره یک خود می‌شمرند.

دکتر جمیل حسنی پژوهشگر جمهوری آذربایجان در پاسخ به سوال نقش عوامل خارجی در شکل‌گیری فرقه و نیز ماهیت فرقه چنین جواب میدهد: «در خصوص نقش روسها این عامل خارجی غیر قابل انکار است همانند دیگر حوادث و حرکات و ما لازم نیست که به این مسئله از موضع انکار نزدیک شویم. این یک حادثه تاریخی است و ما به گفتن حقایق مجبوریم اما باید به این مسئله مهم توجه داشت که در همین سالها آرزوی آذربایجانیها در جهت دستیابی به آزادی و خودمختاری تنها به کمک خارجی یعنی روس ممکن بود و مردم آذربایجان هم ضمن علم به این مهم سعی در استفاده بهینه از این فاکتور داشتند. فرقه دموکرات آذربایجان یک حزب با ماهیت کمونیستی نبود این یک حرکت ملی و یک حزب ملی بود حتی کونسول انگلیس جناب یولل در مکاتبات خویش با لندن به‌طور صریح این نکته مهم را مورد تاکید قرار می‌دهد که: «مبارزه با حزب توده بدلیل داشتن ماهیت کمونیستی آسان است اما

ماهیت سیاسی فرقه دموکرات آذربایجان

هیچکس پوشیده نبود. بدون حمایت ارتش سرخ، فرقه و نیروی اجتماعی هوادار آن هرگز قادر به مقاومت در برابر ارتش، ژاندارم‌ها و افراد مسلح ارباب‌ها و زمین‌داران بزرگ نبودند.

در جریان بحث شورای امنیت درباره مسئله آذربایجان ایران در اوایل سال ۱۹۴۶ اتحاد شوروی پذیرفت از حرکت ۱۵۰۰ نفر از نیروهای پیاده‌نظام ارتش ایران که عازم آذربایجان بودند جلوگیری کرده است. بدون حضور و حمایت ارتش سرخ نیروی اندک مسلح فرقه توانایی خلع سلاح لشکرهای تبریز و ارومیه نداشتند.



اسکناس 5 قران دوره ی فرقه دموکرات آذربایجان

با این حال حکومت خودمختار آذربایجان تنها متکی به قوای نظامی شوروی نبود و از حمایت مردمی چشم‌گیری، به‌ویژه در ماه‌های نخست تاسیس برخوردار بود. حکومت فرقه در زمانی تشکیل شد که روستاییان از ظلم و تعدیات ارباب‌ها و زمین‌داران بزرگ و ژاندارم‌های حامی آنها به‌ستوه آمده بودند و جامعه‌ی شهری از اختناق سیاسی و تبعیض قومی حکومت رضا شاه در عذاب بود. وجود ناامنی، بیکاری گسترده، کمبود ارزاق عمومی و حتی بروز قحطی و شیوع بیماری‌های واگیر در مناطق زیادی از آذربایجان در کنار برنامه‌های اصلاحی پرجاذبه و پیشرفته‌ی فرقه دموکرات، توجه حمایت‌آمیز بسیاری از اهالی آذربایجان را نسبت به حکومت خودمختار جلب کرده بود. تاسیس دانشگاه در تبریز، ایجاد مدارس در شهرها و روستاها، دادن حق رای به زنان و

ز... و توده‌های دیگر مردم. البته روسها کمک می‌کردند اما اینها صرفاً کمک بود و تشکیل فرقه محض در آذربایجان و بوسیله آذربایجانیها ممکن شد. ببینید دهها هزار نفر آذربایجانی به عضویت فرقه درآمده بودند این همه عضو را به‌زور که نیآورده بودند حزبی که این همه عضو دارد بی‌شبهه این اعضا آرزوی دستیابی به حقوقی را داشته‌اند که به این پروسه پیوسته بودند. بعد از غلبه انقلابیون در ۱۲ آذر حکومت ملی و مجلس ملی تشکیل شد که اساس آنرا فرقه دموکرات نهاد.

سید جعفر پیشه‌وری از طرف جنبش بعنوان صدر حکومت ملی آذربایجان تعیین شد که پیش از آن تمام رفرم‌های انجام‌گرفته در مدت یک سال حکومت فرقه بلاواسطه تمثیل خواسته‌ها و آرزوهای آذربایجانی‌ها بود، از تاسیس دانشگاه و اصلاحات ارضی گرفته تا سرنگون ساختن مجسمه رضاشاه و برپا نمودن مجسمه‌های ستارخان و باقرخان، تدریس دروس بزبان مادری، تاسیس کانسروا توریبا، تشکیل کمیسیون قانون اساسی و انعکاس خواسته‌های ملی مردم آذربایجان به مجامع بین‌المللی. در همه اینها نقش سید جعفر پیشه‌وری بسیار چشمگیر بود او یگانه شخصیت نادر آذربایجانی بود که در قرن بیستم از آذربایجان برخاست و از اول تا آخر مبارزات خویش و فعالیت فرقه مسائل و حقوق ملی را در صدر برنامه‌های خود قرار می‌داد و مبارزات او در قید صنفها و طبقات نبود بلکه مبارزهای در راه رسیدن به «حقوق ملی بود»

بحث جمیل حسنی از آن جهت اهمیت دارد که کتاب وی «فراز و فرود فرقه» به مذاق همه ناسیونالیست‌ها در هر ۲ طرف خوش آمد. زیرا در کتاب مطالبی یافت می‌شود که می‌تواند مورد استناد هم دوستان و هم دشمنان پیشه‌وری قرار گیرد.

تراژدی بزرگ تاریخی و فرود فرقه و سرنوشت غم‌انگیز پیشه‌وری بعد از سازش امپریالیستی مابین سه دولت آمریکا، انگلیس و استالین و متحدین داخلی آنان

نقش ارتش سرخ در به‌وجود آمدن حکومت فرقه دموکرات بر

ماهیت سیاسی فرقه دموکرات آذربایجان

۱۰۰ سالگی در بیمارستان مارتین لوتر در برلین درگذشت در خاطرات خود اشاره دارد:

"در اتاق کوچکی در خاور حیاط سرهنگ قلی‌اف سران فرقه دموکرات را پذیرفت. پیشه‌وری که از روش ناجوانمردانه روس‌ها سخت برآشفته شده بود از آغاز به سرهنگ قلی‌اف پرخاش کرد و گفت:

"شما ما را آوردید میان میدان و اکنون که سودتان اقتضا نمی‌کند ناجوانمردانه رها کردید. از ما گذشته است اما مردمی را که به گفته‌های ما سازمان یافتند و فداکاری کردند همه را زیر تیغ داده‌اید، به من بگویید پاسخگوی این نابسامانی‌ها کیست؟ سرهنگ قلی‌اف که از جسارت آقای پیشه‌وری سخت آشفته شده بود و زبانش تپق می‌زد یک جمله بیش نگفت: سنی گتیرن سنه دیبرکت (کسی که تو را آورد به تو می‌گوید برو) و جمله دیگری را بدان افزود که ساعت ۸ شب امروز رفیق کوزل‌اف بیرون شهر سر راه تبریز - جلفا منتظر شماس، و از جا برخاست و دم در ایستاد. این بدان معنی بود که دیگر آمادگی گفت‌وگو با ما را ندارد، باید برویم." (ص ۲۵۷)

وی همچنین می‌گوید که تنها شاهد ایرانی جنازه پیشه‌وری است که متورم هست ولی آثاری از یک تصادف که منجر به مرگ شود در جنازه دیده نمی‌شود. وی به عنوان پزشک معتقد هست که پیشه‌وری با توجه به مشاهده وی از جنازه توسط تزریق احتمالی سم فوت کرده است.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی این بحث

جریان فرقه دموکرات آذربایجان یک جنبش دهقانی کارگری است که بر اساس یک نیاز و ضرورت اجتماعی تاریخی شکل می‌گیرد. هدف این نهضت تامین زندگی بهتر برای مردم آذربایجان و به طریق اولی برای مردم ایران میباشد - پیش زمینه‌های آن، فقر گسترده، عدم امنیت، ناسیونالیسم افراطی آریایی، فشار روز افزون فودالها بر روی دهقانان، سرکوب کارگران

اعلام تساوی حقوق زنان و مردان، وضع قوانین جدید به نفع کارگران از جمله قانون ۸ ساعت کار در روز، اصلاحات ارضی به نفع دهقانان، احداث مراکز فرهنگی، درمانی و لوله‌کشی و تامین آب آشامیدنی سالم از اقدامات حکومت خودمختار آذربایجان بود. در مدارس آذربایجان آموزش به زبان مادری متداول شد و در تبریز دختران دوشادوش پسران برای نخستین بار به دانشگاه رفتند. این برنامه‌ها و اصلاحات از سوی هر گروه و قدرتی با هر عنوان و نامی که ارائه می‌شد، در آن زمان و در آن شرایط آذربایجان، چیزی نبود که به آسانی از سوی مردم نادیده گرفته شود. ضمن آن که نشانه‌های تجزیه‌طلبانه در تبلیغات فرقه دموکرات آذربایجان وجود نداشت یا دست‌کم آشکار نبود. علاوه بر این فرقه دموکرات آذربایجان در بیانیه‌ی اعلام موجودیت خود تاکید کرده بود که به استقلال و تمامیت ارضی ایران احترام می‌گذارد.

با همه اینها بازگشت اقتدار حکومت مرکزی ایران به آذربایجان و شمال کردستان به سادگی برگزار نشد. در شهرهای آذربایجان چوبه‌های دار بسیاری بر پا شد و انتقام‌گیری خونینی به راه افتاد. افراد مسلح ارباب‌ها، ملایان مرتجع و بسیاری از کسانی که در حکومت خودمختار کنار گذاشته شده یا به‌نحوی از آن آسیب دیده بودند، راه انتقام‌جویی در پیش گرفتند و در نبود نظم و قانون، آسیب‌های جانی و مالی زیادی به بار آوردند. آمار دقیقی از تلفات انسانی پس از سقوط حکومت فرقه دموکرات آذربایجان وجود ندارد: از ۸۰۰۰ نفر تا ۲۵۰۰۰ هزار نفر قربانی تسویه‌های خونین پس از سقوط حکومت فرقه دموکرات سخن گفته می‌شود، و به همین تعداد تابید و فرار به کشورهای همسایه.

سوالی که این جا می‌توان مطرح کرد این است که اگر ادعای مرکز نشینان مبنی بر غیر مردمی بودن فرقه درست است پس چه نیازی به این همه قتل و کشتار بعد از بر افتادن فرقه و فرار رهبران آن بود. البته تاریخ هیچ چیز را فراموش نکرده و نخواهد کرد. دکتر نصرت‌الله جهان‌شاهلو افشار یکی از تنها بازماندگان جنبش آذربایجان و گروه ۵۳ نفر، که - دوازدهم مهرماه - در سن

ماهیت سیاسی فرقه دموکرات آذربایجان

این جا است که بلند میشود برای سهم خواهی. منتهی شعار هر ۲ جبهه شعار وطن، زبان ملت و مرز پر گوهر است تا بدین وسیله بتوانند با تحمیق توده‌ها بر گرده آنان سوار شوند. خارج از این که پیشه‌وری بر موج نارضایتی توده‌ها سوار بود ولی اختلافش با بورژوازی مرکز علاوه بر سهم خواهی در روش و میزان بهره کشی بود، همان اختلاف قدیمی و جنگ شناخته شده بورژوازی ملی با بورژوازی وابسته و کمپرادور و ارتجاعی ملاکین بزرگ و تجار وابسته به سرمایه خارجی. طبیعی است که تحت حاکمیت سرمایه ملی مستقل و غیر وابسته روند رشد نیروهای مولده روندی است رو به جلو و نسبت به نظم قبلی پیشرفته و مترقی. لازمه چنین روندی رهایی از مناسبات کهنه و ارتجاعی فیدالی در کلیت آن است.

به عبارتی دیگر باری که انقلاب مشروطه بر زمین نهاد، پیشه‌وری با تکیه به نارضایتی وسیع زحمتکشان آذربایجان و نیز با تکیه به تضاد منافع امپریالیست‌ها زیر پرچم دموکراسی ملی بورژوازی بر دوش خود و مردم آذربایجان گذاشت و به سرنوشتی بدتر از خود مشروطه دچار آمد. و الا سخن از استقلال آذربایجان و یا جدائی آن از ایران در شرایط آن روزگار با توجه به تعادل نیروهای متخاصم امپریالیستی نه در دستور کار پیشه‌وری بود و نه در دستور کار اتحاد جماهیر شوروی.

هر نگاه دوباره به تاریخ ایران و جهان ضرورت حیاتی حضور و دخالت فعال جنبش کمونیستی کارگری را در فعل و انفعالات اجتماعی برای ساختن یک دنیای بهتر و جلوگیری از فاجعه‌های قبلی را بیشتر ایجاب می‌کند. دلیل این موضوع خود بحث مفصل و مهمی است که به دقتی دیگر نیاز دارد. ولی دلیل کوتاه آن این است که در غیاب سوسیالیسم انتخاب دیگر بربریتی است که سیستم سرمایه داری به دنیا تحمیل می‌کند. مذهب، دولت، ملت ابزار شناخته شده اعمال این بربریت است.

Sarvar kaardaar

01 april 2016

میباشد. جنبش فدایی سالها قبل از تشکیل فرقه موجودیت دارد و قیامهای دهقانی نیز بخش مهم این مبارزات را بعد از شکست جنبش مشروطه و تحت حاکمیت رضا شاهی تشکیل میدهد. این جنبش سنت اعتراضی خود را از قیامهای قبل از خود می‌گیرد و تجربیات قیام ستار خان، مشروطه - خیابانی - جنگل، را با خود دارد. متأسفانه رهبری این جنبش در واقع در دست طرفداران و یا معتقدین به بورژوازی اتحاد جماهیر شوروی است که خود را سوسیالیست مینامند. همین امر باعث میشود که جنبش آذربایجان در آن دوره مورد معامله بین اتحاد جماهیر شوروی با رقبای انگلیسی و آمریکائی آن بشود. یعنی باید حساب خود جنبش را که ریشه در بدبختیهای مردم و زحمتکشان جامعه دارد از حساب رهبریت و به تبع آن سرنوشت جنبش جدا شود. پیشه‌وری در واقع بی مسئولیت تر از حزب توده عمل می‌کند. حزب توده شدیداً با تشکیل فرقه مخالفت می‌کند، ولی با دستور مسکو بخش آذربایجان حزب را منحل و در آن ادغام میشود. این امر بیانگر این است که ناسیونالیسم اتحاد جماهیر شوروی همسنگر ایرانی خود را که در حزب توده تبلور پیدا کرده است تحقیر و به بازی می‌گیرد. البته بهای سنگین آنرا طبقه کارگر و دهقان در ایران و بخصوص در آذربایجان میپردازد.

دعوای ناسیونالیسم غالب و مغلوب در این قضیه

پان ایرانیسم یا سایر احزاب ملی و یا ملی مذهبی سرمایه داری ایرانی که در واقع ناسیونالیسم غالب را تشکیل میدهند عصبانی و وحشت زده میشود که سهم مهمی از غارت خود را در صورت از دست دادن اقتدار سیاسی در آذربایجان و یا هر قسمت دیگر ایران که ممکن است با جنبش‌های ملی سرنوشت خود را بدست خود بگیرند از دست میدهد. آنها فراموش میکنند که عامل اصلی مسئله‌ای به نام خودمختاری و یا تجزیه در درجه اول نتیجه غارت بی وقفه و ظالمانه و بی رحمانه خود آنها با تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی برای غارت این مردم و در صورت اعتراض سرکوب بیرحمانه آنان میباشد. در واقع آنان سهم خواهی بورژوازی آذربایجان را از نادیده و به هیچ میگیرند. پرچم ناسیونالیسم مغلوب



اولین اول ماه مه بعد از قیام ۵۷ در تبریز

بمناسبت اول ماه مه

این نوشته، که قبلا در سایت روزنه و سپس در شماره ۸ نشریه سه‌دوره اول درج شده بود، اینبار با اصلاحاتی برای این شماره نشریه ارسال میشود.

جلیل جلیلی

مراسم‌ها، تجمعات و راهپیمائی‌های اول مه در سال ۱۳۵۸، اولین اول مه بعد از قیام ۵۷، بیشک بعنوان یکی از پرشکوه‌ترین و به یادماندنی‌ترین حرکات کارگری تاریخ معاصر در ایران ثبت شده است.

از هفته‌ها مانده به اول مه سال ۵۸ جنب و جوش وسیعی در میان فعالین کارگری در جریان بود. در باره شیوه‌های برگزاری مراسم‌های اول مه‌آرسال بحث‌ها و نظرات متفاوتی در میان رهبران و فعالین کارگری وجود داشت. با وجود اینکه تعداد زیادی از کارگران کمونیست میدانستند که در انقلاب سرشان کلاه رفته و دولت تازه بقدرت رسیده کاری را ادامه خواهد داد که حکومت شاه نتوانست به انجام برساند، توهم به آن دولت در میان بخشی از رهبران کارگری موج میزد، در چنین اوضاع و احوالی بود که کارگران خود را برای برگزاری مراسم‌های اول مه آماده میکردند.

این اولین تجربه برگزاری مراسم اول مه‌بشکل علنی برای نسل آنروز کارگران ایران بود. مراسم‌های اول مه‌تا قبل از سال ۵۸ عمدتا در محافل و جمع‌های محدود کارگری، و عمدتا بشکل مخفی و دور از کنترل و دسترس پلیس امنیتی حکومت پهلوی برگزار شده بودند. کسی از رهبران جوان کارگری در آن دوره تجربه‌ای از برگزاری مراسم‌های علنی، پرشکوه و ده‌ها و صدها هزار نفری نداشت. رهبران و فعالین کارگری با شرایطی کاملا جدید روبرو بودند. بهار ۵۸ اولین بهاری بود که از دیکتاتوری ۵۰ ساله پهلوی در آن خبری نبود. دولتی سر کار بود به اسم دولت موقت، که هنوز نتوانسته بود اوضاع را تحت کنترل خود درآورد. حکومت اسلامی، اگر چه حملاتش را بر علیه کارگران شروع کرده بود ولی هنوز نتوانسته بود انقلاب را کاملا سرکوب کند و توقعات کارگران را پائین بیاورد. کارگران که در بر اندازی حکومت شاه و

سلطنت پهلوی نقش مهمی بازی کرده بودند انتظار داشتند که زندگی بهتر و آزادتری داشته باشند. انتظار داشتند که در اول مه‌آرسال مراسم‌های پرشکوه، کاملا مستقل از دخالت دولت و بدون ترس از حملات پلیسی برگزار کنند.

با نزدیکتر شدن اول مه زمزمه‌های دخالت دولت و برگزاری مراسم‌های دولتی شنیده شد. وقتی که تدارکات برای برگزاری مراسم اول مه‌در تبریز شروع شد معلوم بود که دو گروه برای این مراسم دست بکار بودند. از یکطرف کارگران کمونیست، که نفوذ وسیع و قدرتمندی در میان کارگران داشتند، تلاش داشتند که مراسمی کاملا مستقل از دولت و مستقل از دخالت سازمانهای اسلامی برگزار کنند. و از طرف دیگر عوامل دولتی و دیگر سازمانهای اسلامی از جمله سازمان مجاهدین خلق، در تلاش بودند که مراسم اول مه را به یک مراسم دولتی و اسلامی تبدیل کنند. هرچه به اول مه نزدیکتر میشدیم سمپاشی‌های عوامل دولتی و فعالین سازمان مجاهدین خلق علیه کمونیستها و تهدید کارگران کمونیست بیشتر بگوش میرسید. انتظار عمومی بر این بود که مراسم باشکوهی در باغ شمال، استادیوم ورزشی شهر، برگزار خواهد شد. عوامل و چماقداران دولتی و طرفداران سازمان مجاهدین خلق، که در آنروزها کاملا از دولت موقت دفاع میکرد، هنوز مکان دیگری را برای مراسم اول مه اعلام نکرده بودند. تنها چند روز مانده به اول مه بود که اعلام شد اسلامی‌ها مراسم اول مه را در دانشگاه برگزار خواهند کرد و دکتر سروش سخنان این مراسم خواهد بود.

از اولین ساعات روز اول مه کارگران کارخانه‌های مختلف از جمله ماشین‌سازی، تراکتورسازی، لیفت تراک‌سازی، کبریت‌سازی، سیمان‌سازی، کوکاکولا و... در پارک گلستان و خیابانهای اطراف این پارک تجمع کردند. از پرچم‌های سرخ رنگ دارای آرم‌های داس و چکش، و از وجود شعارهای متنوع کارگری از جمله "آزادی تشکل، آزادی بیان، آزادی اعتصاب"، "حقوق برابر برای کارگران زن و مرد"، "پرداخت بیمه بیکاری برای همه بیکاران"، "زنده باد"

ترکیبی بودند از دانشجویان مسلمان طرفدار خط امام، فعالین سازمان مجاهدین خلق و دانشجویان طرفدار این سازمان، تعدادی از کارگران وابسته به انجمن‌های اسلامی و عده‌ای از لمپن‌های شهر تبریز. در میدان ساعت تا مدتها این دو شعار بگوش میرسید: "کارگر، کارگر متحد" و "مسلمان دانشگاه، کمونیست باغ شمال". تعداد زیادی از کارگران از طریق کوچه پس کوچه‌ها خود را به باغ شمال رسانده و تجمع نسبتاً بزرگی را در آنجا بوجود آوردند. ولی حزب الهی‌ها به تجمع کارگران در باغ شمال نیز حمله کرده و بلندگوها را در هم شکستند و مراسم کارگران را بر هم زدند. و بدین ترتیب اولین اول می بعد از قیام به يك صحنه جنگ و دعوا بین کارگران و عوامل دولتی در خیابانهای تبریز تبدیل شد.

تجربه اولین اول می بعد از قیام بار دیگر به کارگران یادآور شد که:

۱_ رهائی کارگران، نه به دست دیگران، بلکه به دست خود کارگران ممکن است.

۲_ رهائی کارگران بدون بدست گرفتن قدرت سیاسی ممکن نیست.

۳_ کسب قدرت سیاسی از طرف طبقه کارگر بدون متحد شدن و متشکل شدن کارگران حول يك پرچم واحد امکان پذیر نیست.

۴_ کسب قدرت سیاسی با گرد آمدن و متحد شدن رهبران و پیشروان جنبش کارگری در يك حزب کمونیست کارگری ممکن خواهد شد.

زنده باد اول می! مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد سوسیالیسم!



اول مه روز همبستگی جهانی کارگران" که بر پلاکاردها نوشته شده بودند آشکار بود که دست اندر کاران و رهبران مراسم های اول مه کارگران کمونیست بودند. اسلامی‌ها و طرفداران حکومت اسلامی در اقلیت بودند. صفوف هزاران نفری کارگران با سر دادن شعارهایی چون "یاشاسین ۱ می" (زنده باد اول می)، "کارگرترین حقی وئریلسین" (حقوق کارگران باید پرداخت شود)، "نان، مسکن، آزادی" . . . و بابر افراشتن پرچمهای قرمز رنگ و پلاکاردهائی که بر روی آنها شعارهایی چون "کارگران جهان متحد شوید"، چاره رنجبران اتحاد و تشکل است" از باغ گلستان به مقصد باغ شمال، استادیوم ورزشی، به حرکت در آمد. مسیر راه پیمایی چنین تعیین شده بود که صفوف کارگران بعد از خارج شدن از پارک گلستان از طریق خیابان پهلوی بطرف میدان ساعت و از آنجا از طریق خیابان شاپور شمالی بطرف باغ شمال، یعنی میدان ورزشی شهر تبریز راه پیمائی خواهند کرد و در آنجا مراسم سخنرانی اجرا خواهد شد. ولی صفوف کارگران در میدان ساعت با جمعیتی از حزب الهی‌های چماق بدست روبرو شد که در ابتدای ورود به خیابان شاپور شمالی صف بسته بودند و از ورود کارگران به این خیابان جلوگیری میکردند. آنها مسیر خیابان پهلوی بطرف دانشگاه را باز گذاشته بودند و مدام از کارگران میخواستند که بطرف دانشگاه بروند. اعتراضات سازماندهندگان مراسم اول می و نمایندگان کارگران بر علیه این قلدری آشکار اسلامی‌ها و عوامل دولتی به جائی نرسید. صفوف کارگران دو شقه شد. بخشی از آنها بطرف دانشگاه رفتند و بخشی دیگر همچنان به رفتن به باغ شمال پافشاری کردند. بتدریج بر تعداد کارگرانی که همچنان میخواستند بطرف باغ شمال بروند افزوده تر شد. کارگران توانستند صف حزب الهی‌ها را در هم شکنند و مسیر خود را بطرف باغ شمال باز کنند. در این موقع حزب الهی‌ها با سر دادن شعار "مسلمان دانشگاه، کمونیست باغ شمال" به کارگران حمله کردند و پلاکاردهای آنها را در هم شکستند. با وجود این تعداد زیادی از کارگران با جنگ و گریز راه خود را بطرف باغ شمال ادامه دادند.

حزب الهی‌هایی که در میدان ساعت جمع شده بودند



بیانیه جعفر عظیم زاده و اسماعیل عبدی پیرامون اقدام به اعتصاب غذا از روز دهم اردیبهشت ماه 95

امروزه بر هیچ انسان شریف و منصفی پوشیده نیست که میلیونها کارگر و معلم و دیگر زحمتکشان کشور با شرایط معیشتی طاقت فرسا و غیرقابل تحملی دست به گریبانند و سالهاست ابتدایی ترین حقوق انسانی آنان به طور وقفه ناپذیری پایمال میشود.

تحمیل دستمزدهای زیر خط فقر، عدم پرداخت به موقع دستمزدها در ابعادی گسترده، نابودی کامل امنیت شغلی اکثریت قریب به اتفاق کارگران با قراردادهای موقت و سفید امضا و بخش چشمگیری از معلمان تحت عناوین مختلفی همچون معلمان آزاد، حق التدریس، شرکتی، پیمانی و پیش دبستانی، بکارگیری معلمان آزاد بامدارک تحصیلی لیسانس و بالاتر با حقوق سیصد هزار تومانی و بدون بیمه، نهادینه کردن گسترده شرکتهای پیمانکاری در صنایع بزرگ و متوسط دولتی و غیردولتی و غارت مضاعف دسترنج کارگران، گسترش کار کودکان، عدم اجرای کامل قانون نظام هماهنگ پرداخت و مصوبات هیات وزیران در مورد فرهنگیان شاغل و بازنشسته، رشد فزاینده مدارس غیرانتفاعی و هیات امنایی و نابودی تدریجی آموزش و تحصیل رایگان، غارت و چپاول صندوق تامین اجتماعی و برخی دیگر از صندوقهای بازنشستگی، ممنوعیت ایجاد تشکلهای مستقل کارگران و معلمان و امنیتی کردن اعتراضات آنان، قطع سوبسید کالاهای اساسی مانند نان، آب، برق، گاز، لبنیات و...، تنها گوشه‌هایی از بی عدالتیها و شرایط مشقت باری است که بر کارگران و معلمان تحمیل شده است.

تحمیل چنین وضعیتی بر کارگران و معلمان و دیگر زحمتکشان به مثابه اکثریت عظیم مردم ایران، امروزه عرصه را چنان بر زندگی و هستی آنان تنگ کرده است که علیرغم جا افتادن اجباری کار روزانه 12 ساعته و حتی 18 ساعته در میان کارگران به عنوان ساعت کار معمول و روی آوری معلمان به مشاغل دوم و سوم، آنان نه تنها قادر به تامین حداقلهایی از استانداردهای زندگی امروزی نیستند، بلکه اکثریت عظیمی از آنها از خط فقر به خط بقا رانده شده اند.

اما پاسخ دولتهای مختلف به این وضعیت فلاکت‌بار، تنها و تنها تشدید سرکوب اعتراضات صنفی کارگران و معلمان، تلاش برای تحمیل بی حقوقی بیشتر به آنان و بر این بستر تسهیل زمینه‌های غارت و چپاول روز افزون سفره‌های خالی آنها بوده است.

بطوریکه در نتیجه این سیاستها از زمان استقرار دولت روحانی به این سو بخشنامه ممنوعیت اعتصاب و اعتراض از سوی قوه قضائیه بطور رسمی به برخی مراکز کارگری ابلاغ شده، دامنه سرکوب اعتراضات کارگران و معلمان در ابعادی سراسری به اعتراضات آرام آنان در محل کارشان گسترش پیدا کرده، صدها کارگر و معلم احضار، بازداشت و تحت تعقیب قضایی قرار گرفته اند، چهره‌های موثر



آسایش کسانی را که بر بستر قانون شکنی و تحمیل فقر و فلاکت بر کارگران و معلمان سالیان سال دست به غارتگری زده اند به خطر انداخته ایم و با اصرار بر تحقق خواسته‌های بر حق مان تداوم منافع چپاوگرانه ی آنان را به چالش کشیده ایم.

اما آنان با نشان دادن منافع و امنیت خود به جای امنیت ملی کشور و بر این بستر با هدف وا داشتن کارگران و معلمان معترض برای تمکین به وضعیت فلاکت‌ناپذیر موجود، ما و دیگر فعالین کارگری و معلمان را به بند کشیده اند.

لذا ما در گرامیداشت اول ماه می روز جهانی کارگر و اعلام همبستگی با کارگران جهان، به مناسبت این روز بزرگ در اعتراض به امنیتی کردن فعالیتهای صنفی و تجمعات و اعتصابات کارگران و معلمان، دستمزدهای زیر خط فقر، ممنوعیت برگزاری مستقلانه و آزادانه روز جهانی کارگر و روز جهانی معلم، عدم شفافیت و عمل موثر سازمان جهانی کار ILO در قبال نقض حقوق بنیادین کارگران و معلمان ایران و با خواست خارج کردن اتهام "اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت ملی کشور" و دیگر اتهامات امنیتی از پرونده های مفتوح کارگران و معلمان معترض و برداشتن اینگونه اتهامات جعلی و ساختگی از پرونده های خود و دیگر فعالین کارگری و معلمان زندانی از روز دهم اردیبهشت ماه دست به اعتصاب غذای نامحدود خواهیم زد.

رونوشت به: کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های کارگری ITUC و سازمان جهانی معلمان EI

اسماعیل عبدی

جعفر عظیم زاده

زندان اوین- بند 8

زندان اوین - بند 8

معدود تشکلهای مستقل کارگران و معلمان با اتهامات سنگین امنیتی مواجه شده اند و تعدادی از آنان و منجمله ما در حال گذراندن حبسهای طولانی در زندانهای کشور هستیم.

به ما اتهام "اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت ملی کشور" زده اند و بر این اساس با حکم های طویل‌المدت در زندان اوین محبوس هستیم. ما همچون هزاران کارگر و معلم معترض، هیچ فعالیتی جز دفاع از کرامت انسانی خود و هم طبقه ای هایمان نداشتیم. تمام فعالیتهای ما و دیگر همکاران زندانی مان در کانون صنفی معلمان، اتحادیه آزاد کارگران ایران و دیگر تشکلهای مستقل کارگری و معلمان در مقابل دیدگان افکار عمومی قرار دارد و بر همگان روشن است.

فعالتهای ما برای دست یابی به مطالبات قانونی و انسانی مان چنان محرز است که حتی مصادیقی هم که بر اساس آنها در پرونده هایمان به ما اتهامات امنیتی وارد کرده اند تماماً معطوف به فعالیتهایی از قبیل جمع آوری امضا در اعتراض به دستمزدهای زیر خط فقر، ایجاد تشکلهای مستقل کارگران و معلمان و فعالیت در آنها، شرکت در تجمعات صنفی در مقابل مجلس و وزارت کار و ارائه نامه های اعتراضی به نهادهای مسئول و دیگر کنشگریهای صنفی است.

بدینگونه بر اساس مستندات رای هایی که بر علیه ما صادر شده است باید گفت هر گونه تلاش برای اجرای قوانین حداقلی موجود و مبارزه برای بهبود شرایط زندگی و معیشت کارگران و معلمان در این کشور اقدام علیه امنیت ملی محسوب میشود.

ما میدانیم و بر این امر اذعان داریم که با فعالیتهایمان امنیت و



مانع اصلی احیای دریاچه ارومیه را باید از سر راه برداشت



شهلا خباززاده

در هفته های اخیر اخبار خوشبینانه ای از وضعیت دریاچه ارومیه توسط مقامات جمهوری اسلامی منتشر شده است اما ضد و نقیض بودن آنها نشان میدهد که مثل همیشه نمیشود به گفته های مقامات رژیم اعتمادی داشت. دکتر خلیل ساعی نماینده ستاد احیای دریاچه ارومیه در استان آذربایجان شرقی این خبر خوش را داد که تراز دریاچه ارومیه فقط یک سانتیمتر تا ۱۲۷۱ متر فاصله دارد که از زمان خشک شدن دریاچه ارومیه تاکنون این تراز برای اولین بار است که ثبت میشود. در اخبار دیگری میخوانیم:

طی ۷ ماه منتهی به فروردین ۱۳۹۵، تراز دریاچه ارومیه ۸۱ سانتی متر افزایش و در سال گذشته ۵۴ سانتی متر افزایش یافته است.

در ۱۸ فروردین در خبری با عنوان: مساحت دریاچه ارومیه در ۶ ماه برابر شد، از قول پرویز آراسته دبیر کل محیط زیست استان آذربایجان غربی میخوانیم: "سطح تراز دریاچه ارومیه نسبت به زمان مشابه در سال گذشته ۹ سانتیمتر افزایش داشته است. او سطح تراز کنونی دریاچه ارومیه را ۷۸/۱۲۷۰ متر اعلام می کند که ۲۱ سانتیمتر از میزان اعلام شده توسط خلیل ساعی پائینتر است.

بخشی از این افزایش سطح تراز را می توان بخاطر بارندگی های اخیر دانست بقول نادر قاضی پور نماینده مجلس شورای اسلامی از ارومیه: به لطف بارندگی های اخیر، ارتفاع دریاچه چهار تا پنج سانتی متر نسبت به سال گذشته افزایش یافته و اگر بارش ها ادامه داشته باشد حتی تا 30 سانتی متر شاهد افزایش سطح دریاچه ارومیه می شویم.

اما این خوشبینی را همه مقامات رژیم ندارند. در خبر دیگری میخوانیم: "نماینده مردم تبریز، اسکو و آذرشهر در مجلس شورای اسلامی با بیان اینکه برای بررسی وضعیت دریاچه ارومیه باید میزان ورودی آب دریاچه همراه با میزان تبخیر محاسبه شود، تصریح کرد: برای احیا و پر شدن دریاچه ارومیه سالانه باید حداقل 3 میلیارد متر مکعب آب وارد دریاچه شود. وی افزود: میزان تبخیر آب دریاچه ارومیه بیش از 1200 میلیارد مترمکعب در سال بوده این در حالی است که ورودی آب کمتر از 700 میلیارد مترمکعب است، لذا افزایش تراز آب ممکن نیست؛ در این زمینه اگر تمهیدات لازم اندیشیده نشود و آنها به سمت دریاچه سوق

داده نشود احتمال احیای دریاچه ارومیه غیرممکن خواهد بود. سعیدی با تایید اظهارات کارشناسان محیط زیست مبنی بر خشک شدن دریاچه ارومیه در آینده نزدیک، گفت: با ادامه وضعیت فعلی، دریاچه ارومیه خشک خواهد شد مگر آنکه میزان آب ورودی به دریاچه تقویت شود." محمد اسماعیل سعیدی در توضیح وضعیت دریاچه ارومیه و در واکنش به اظهارات رئیس سازمان حفاظت محیط زیست مبنی بر افزایش ۵۷ سانتی متری تراز آب دریاچه ارومیه، گفت: میزان ورودی آب به دریاچه ارومیه همراه با تبخیر صورت گرفته با گفته های رئیس سازمان حفاظت محیط زیست همخوانی ندارد؛ واقعیت آن است که افزایش چند سانتی متری تراز آب در مقایسه با کاهش 3 متری عمق آب دریاچه بسیار ناچیز است.

خبرگزاری مهر در ۳۰ فروردین امسال در گزارشی با عنوان "حال دریاچه ارومیه بهتر است، به مرحمت باران!" به نقل از خلیل ساعی دبیر کارگروه ستاد احیای دریاچه ارومیه در آذربایجان شرقی می نویسد که خوشبختانه امسال تراز آبی دریاچه ارومیه نسبت به سال گذشته تغییر نکرده. او میگوید: تثبیت وضعیت این دریاچه برنامه دو سال نخست طرح های احیای دریاچه ارومیه است. اما ستاد احیای دریاچه ارومیه توضیحاتی درباره این گفتگو منتشر میکند و اعلام می کند: تراز دریاچه ارومیه در تاریخ 29 فروردین نسبت به سطح آب دریای آزاد برابر با ۹۷/۱۲۷۰ بوده که نسبت به روز مشابه سال قبل، 27 سانتی متر بوده است.

این گزارشهای متناقض نشان می دهد که مثل همیشه به آمار و ارقام ارائه شده در جمهوری اسلامی نمی شود اطمینان داشت. رژیم سعی میکند که ابعاد فاجعه را کوچک نشان دهد و افزایش ناچیز سطح دریاچه را که بیشتر بخاطر بارندگی های فصلی است، بحساب اقدامات خود بگذارد. رژیم در عین حال تحت فشار افکار عمومی و اعتراضات مردم در ایران و جهان و ترس از عواقب وحشتناک خشک شدن کامل دریاچه ارومیه دست به اقداماتی زده است. در زمستان ۹۴ با کاهش آب تحویلی به شبکه های آبیاری و زهکشی ۱۲ سد اصلی حوزه دریاچه ارومیه مجموعاً ۴۴۰ میلیون متر مکعب به سمت دریاچه ارومیه رها سازی شد. شرکت های آب منطقه ای آذربایجان شرقی و غربی در فصول پاییز و زمستان سر دهانه های نهار سنتی را مسدود کردند. اما این واقعیت را نمی توان پنهان کرد که این اقدامات ناچیز نمی تواند تاثیر چندانی در احیای دریاچه ارومیه داشته باشد.

بر اساس گزارش ها ستاد احیای دریاچه ارومیه و گزارش های مختلف دیگر کاهش سطح دریاچه ارومیه از سال ۷۴ تا سال ۹۴ یعنی در مدت ۲۰ سال بیش از ۸ متر بوده است. یعنی روند نابودی دریاچه ارومیه قبل از حکومت احمدی نژاد و در دوران دولت سازندگی هاشمی رفسنجانی اوج گرفته است. غارت منابع تامین کننده آب دریاچه با ایجاد تعداد زیادی سد بر روی رودخانه

میشود. جمهوری اسلامی نه‌قادر به ایجاد کار و نه‌خواست و نه‌توان ساختن و تامین معیشت و زندگی انسانی برای مردم است.

احیای دریاچه ارومیه در گرو ایجاد تغییرات بنیادی در وضعیت اقتصادی و سیاسی نه‌تنها در استانهای آذربایجان بلکه در سراسر ایران است. اینکار نیاز به مطالعات دقیق کارشناسانه و استفاده از مدرن‌ترین دستاوردهای علمی دارد و این‌از رژیم‌می‌که منابع آبی را مایملک شخصی افراد میدانند، و سطح شعورش از دعای باران و توسل به امام‌زمان بیشتر نیست، نمی‌تواند ساخته‌باشد. هم‌زمان با احیای دریاچه ارومیه باید زندگی مردم زیادی را که اقتصادشان به وضعیت این دریاچه‌گره‌خورده است، تامین کرد و برایشان امکانات زندگی و معیشت انسانی را فراهم نمود. این‌هم‌از رژیم‌می‌که از ابتدای حکومتش همواره بحران اقتصادی و بیکاری گسترده داشته و زندگی اکثریت مردم را به زیر خط فقر کشانده است، ساخته نیست. احیای دریاچه ارومیه نیاز به همیاری و دخالت و نظارت مستقیم گروههای مختلف مردم از طریق شوراها و نهاد های برگزیده آنها دارد. اینکار هم‌با وجود یک رژیم سرکوبگر و فاشیست که کوچکترین تشکل مستقل مردم را خطری برای موجودیت خود می‌داند، امکانپذیر نیست. برای احیای دریاچه ارومیه باید قبل از هر چیز به فکر سلامت و رفاه مردم و نسل های آینده بود، حکومتی که منافع سرمایه داران و لبریز کردن حسابهای بانکی آیت‌اله‌ها و سرداران سپاه بیشترین اولویتش است و برای اینکار از هیچ جنایتی رویگردان نیست، خود بزرگترین مانع است.

برای احیای دریاچه ارومیه و ممانعت از نابودی کامل آن باید مانع اصلی را از سر راه برداشت: جمهوری اسلامی.

26/4/2016



های حوزه آبریز دریاچه ارومیه و حفر هزاران چاه در منطقه به خشک شدن دریاچه سرعت زیادی داد. پروژه ایجاد جاده میانگذر و تقسیم دریاچه به دو قسمت نیز در پروسه و بهم زدن تعادل اکولوژیک دریاچه تأثیر زیادی داشت.

عواقب وحشتناک خشک شدن دریاچه ارومیه از چند سال پیش آغاز شده است. بروز توفانهای شن و ریزگردها که دامنه آن تا شعاع پانصد کیلومتری دریاچه را می‌تواند دربر بگیرد، شیوع انواع بیماریهای تنفسی، انواع سرطاناتها و نابودی گونه های گیاهی و جانوری در منطقه از جمله عوارضی است که قبل از خشک شدن کامل دریاچه آثار خود را نشان داده است.

با گذشت زمان و شدت گرفتن فاجعه، کار احیای دریاچه را بسیار مشکلتر ساخته است. مدیر کل بودجه و فناوری سازمان زمین شناسی در چهارمین نشست تخصصی علوم زمین در ارومیه گفت: بی‌شک بهترین زمان احیای دریاچه ارومیه سال‌های 2007 تا 2008 بوده که مقادیر سدیم و کلر در بستر دریاچه ترسیب نشده بود. باید هم‌اکنون شوری دریاچه ارومیه را از 35 به حداکثر 25 درصد رساند و در این رابطه از نظر زمین‌شناسی تغییر این شرایط بسیار غیرممکن و دشوار بوده و تا 20 سال آینده امکان‌پذیر نیست. فساد عمیق اداری، نبودن کنترل، موجب سرازیر شدن فاضلاب و پساب صنعتی کارخانه های مختلف به داخل دریاچه شده است که کمترین اثر آن بیشتر مسموم شدن ریزگردهایی است که مردم شهرهای اطراف از آن تنفس می‌کنند.

گزارشهای مختلف نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی برای بهبود وضعیت دریاچه ارومیه با تناقضات فراوان روبرو است. که بخش عمده آن بخاطر ماهیت و بطور کلی وجود جمهوری اسلامی است. نهاد های مختلف رژیم از محل فروش آب پشت سد هایی که بر رودخانه های حوزه دریاچه ایجاد کرده درآمد های هنگفت دارند و به آسانی حاضر نیستند از این درآمد بگذرند. پیرامون هر کدام این سدها اشکال جدیدی از شهرسازی و اقتصاد شکل گرفته است. تخریب و یا عدم استفاده از این سد ها موجب از هم پاشیده شدن زندگی هزاران خانواده می‌تواند بشود.

هزاران حلقه چاه مجاز یا غیر مجاز در منطقه حفر شده ایجاد شهرک ها، باغها و واحدهای کشاورزی جدید الاحداث هر چند درآمد های میلیاردی برای مقامات و ارگانهای حکومتی داشته است اما سرنوشت مردم زیادی به وجود این چاهها گره خورده است. بستن این چاهها موجب بیکاری و بیخانمانی تعداد زیادی از مردم

استفاده جنسی از کودکان با بیانی طنزآمیز مطرح شده‌اند. عارف‌نامه به رغم محبوبیت و شهرت فراوان خود مورد انتقادات و مخالفت‌های فراوان نیز قرار گرفته و شاعران معاصر ایرج نیز چندین منظومه مفصل در انتقاد از آن سروده‌اند. ایرج میرزا نیز چندین شعر در پاسخ به آنان سروده‌است. انگیزه برخی مخالفت‌ها دفاع از عارف قزوینی، برخی دیگر دفاع از حجاب و برخی نیز انتقاد از عبارات به اصطلاح بی‌ادبانه در این شعر بوده‌است. او در اشعارش از به کار بردن کلماتی که بسیاری از مردم کوچه و بازار در گفتار روزانه از آنها استفاده می‌کنند ولی نویسندگان و شعرا روی کاغذ نمی‌آورند، ترسی نداشت و به همین علت انتقاد بسیاری را به خود جلب کرده است.

در واقع این موضوع، یعنی استفاده وی از کلمات جنسیتی، که بعضی آن کلمات را رکیک یا بی‌ادبانه می‌نامند، به نظر آنها یکی از معایب مهم شعر ایرج است. بعضی از کارشناسان تعلیم و تربیت، در ایران عقیده دارند نباید دیوان این شاعر را در دسترس کودکان قرار داد.

در سال 1388 رژیم جمهوری اسلامی نام یکی از خیابانهای مشهد را از "ایرج میرزا" به "جلال آل احمد" تغییر داد. رژیم جمهوری اسلامی دلیل این تغییر نام را استفاده شاعر از کلمات مستهجن در اشعار خود اعلام کرده است. اما همه میدانند که دلیل اصلی این موضوع، انتقادهای ایرج میرزا از جامعه ای است که در آن واپس گرایی، ارتجاع دینی، دیکتاتوری و خرافات حکومت میکند و این درست همان چیزی است که با حکومت اسلامی ایران امروز مطابقت دارد.

در هر حال مهمترین مشخصه شعر عارف نامه این است که ایرج با صراحت و بی‌پروائی به انتقاد از جامعه، سیاستمداران و آخوندها پرداخته است.

انتقاد از حجاب و پرده پوشی زنان. هم در عارف نامه و هم در بسیاری جاهای دیگر ایرج از این موضوع سخن گفته و قطعات مختلفی سروده است. به قسمتی از شعر حجاب در اینجا توجه کنید:

چرا که هرچه کند حیل در حجاب کند
به هر دلیل که شد بره را مجاب کند
که جفت خود را نادیده انتخاب کند
کجاست دست حقیقت که فتح باب کند
از او بترس که همشیره ات خطاب کند
بهل که شیخ دعا، همچو عو عو کلاب کند

فقیه شهر به رفع حجاب مایل نیست
از او دلیل نباشد سوال کرد که گرگ
به غیر ملت ایران کدام جانور است
نقاب بر رخ زن سد باب معرفت است
ز من مترس که خانم ترا خطاب کنم
تو نیز پرده عصمت بپوش و رخ بفروز

نقاب دارد و دل را به جلوه آب کند / نعوذ بالله اگر جلوه بی نقاب کند

تشویق کودکان و جوانان به تحصیل علم و دانش. در دیوان ایرج میرزا اشعار کوچک و بزرگ در این مورد دیده میشود.

توجه فراوان به تعلیم و تربیت کودکان. برای پرورش ذوق کودکان و توجه آنان به شعر فارسی، زبان هیچ شاعری به اندازه زبان روان و ساده ایرج مناسب نیست. وی همچنین بعضی اشعار



ایرج میرزا

پروین آزاد

ایرج میرزا شاعر عامیانه گوی ایرانی در سال 1251 در تبریز در یک خانواده وابسته به سلسله قاجار به دنیا آمد. وی در مدرسه دارالفنون در تبریز درس خواند و علاوه بر زبان ترکی که زبان مادریش بود، زبانهای فارسی، فرانسه، عربی و حتی روسی را هم یاد گرفت. سپس کار و همزمان با آن فعالیت فرهنگی را شروع کرد. وی از جوانی شروع به گفتن شعر کرد. اوائل برای دربار و درباریان شعر میسرود ولی بزودی از کار در دربار کناره گیری کرد و به کارهای دفتری در ادارات مختلف پرداخت. تعدادی از بهترین اشعار وی که از آن زمان به بعد سروده شده است انتقاد از جامعه آن روز، چه از نظر سیاسی، اجتماعی یا دینی، بودند.

در اشعار ایرج میرزا موارد زیر به خوبی چشمگیر هستند:

انتقاد از اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور. در این مورد توجه

خوانندگان را به عارف نامه جلب میکنم.

عارف‌نامه معروفترین شعر ایرج میرزا شعری است در هجو عارف قزوینی. (امیدوارم در آینده نزدیک بتوانم مقاله ای در مورد عارف قزوینی، این شاعر آزادی خواه تهیه و برای نشریه ارسال کنم). ولی شاعر به این بهانه به بیان مسائل سیاسی و اجتماعی با نگاه انتقادی می‌پردازد. در این منظومه مخالفت با حجاب و خانه‌نشینی زنان، انتقاد از سیاستمداران و اعتراض به رواج سوء

زیبا را از زبان فرانسوی به فارسی ترجمه کرده است.

ایرج اشعار زیبایی در مورد مهر مادر، تربیت کودکان و داستان‌هایی به صورت شعر برای کودکان از خود به جای گذاشته است. کلاغ و روباه و خرس و صیادان از جمله این داستانها هستند.

اظهار علاقه به و حق شناسی از مادر. قطعاتی که ایرج در حق شناسی از مادر سروده است از لحاظ حسن تاثیر در ادب فارسی نظیر ندارد. قطعه "گویند مرا چو زاد مادر" از قطعات جاویدان شعر فارسی است.

گویند مرا چو زاد مادر پستان به دهان گرفتن آموخت
شبه‌ها سر گاهواره من بیدار نشست و خفتن آموخت
دستم بگرفت و پا به پا برد تا شیوه راه رفتن آموخت
یک حرف و دو حرف بر زبانه الفاظ نهاد و گفتن آموخت
لبخند نهاد بر لب من بر غنچه گل شکفتن آموخت

پس هستی من ز هستی اوست تا هستم و هست دارمش دوست

تشویق مردم به وطن دوستی و تقدیر از وطن دوستان. ایرج اشاراتی در چند شعر در مورد وطن دوستی دارد. انتقادات تلخ وی از اوضاع نابسامان ایران تمام از دلی حساس که مهر مردم در آن موج میزند برخاسته است. وی همچنین یکی از شعرای بزرگ طرفدار مشروطه بود و از حکومت قانون و اصلاح روابط اجتماعی دفاع میکرد. ایرج اشعاری در انتقاد از محمد علی شاه و احمد شاه دارد. البته ایرج میرزا احتمالاً با افکار شدیداً ناسیونالیستی که امروزه به خورد مردم میدهند آشنا نبود و وطن پرستی یا وطن دوستی او را نباید به حساب خرافات میهن پرستانه ای گذاشت که امروزه برای جنگ افروزی، فروش اسلحه و تحت سلطه گرفتن اقوام ضعیف تر استفاده میشود.

انتقاد از زاهدان، آخوندها و فقیهان. ایرج قسمتی از عقب ماندگی های ایران را ناشی از تلقین ها، ریاکاری ها، دروغگوئی ها، حقه بازی ها و پستی آخوندها، روضه خوانها، واعظان، جن گیرها، فقها و رمالان میدانست. اشعار بسیاری در این مورد از او به جا مانده است. در واقع یکی از خصوصیات مهم اشعار ایرج میرزا مخالفت وی با واپس گرایی و ارتجاع دینی و آخوندها و روضه خوانان و به ویژه آنانی بود که در سیاست دخالت میکردند. ایرج از تعارفات بیهوده، از سینه زنی، تیغ زنی و قمه زنی، از داشتن رابطه جنسی با هم جنس و با کودکان، از دروغ، ریا و دورویی، از حجاب، نابرابری و خانه نشینی زنان به سختی انتقاد میکرد.

غزل طنز آمیز وی در مورد شیخ فضل الله نوری در زمان خود معروف شد و هنوز هم در مورد آخوندهای امروزی صدق میکند. قسمتی از این شعر را در زیر ملاحظه کنید:

حجّه الاسلام کتک می زند بر سر و مغزت دگتک می زند
گر نرسد بر دگتک دست او دست به نعلین و چسک می زند
تا نشوی پاره خبردار باش گاه خنک را به هتک می زند
گر کمکت رستم دستان بود هم به تو و هم به کمک می زند

ور بکند پا به میانی فلک چوب به پاهای فلک می زند
حالا در حضرت عبدالعظیم شیخ در دوز و کلک می زند
منعش اگر کس نکند بی ریا دست تصرف به فدک می زند
وان چگر نازکش از بهر پولد روزی صد مرتبه لک می زند

آن اشعار ایرج میرزا که به انتقادهای اجتماعی میپردازند دارای اعتبار ادبی بیشتری هستند. استفاده تقریباً بی نظیر ایرج از زبان ساده و خروج او از چارچوبها و قالبهای رایج در شعر فارسی، باعث شده تا شعر او، جایگاه ویژه‌ای نسبت به شاعران هم دوره خود در ادبیات فارسی بیابد. پرهیز از اغراقهای غیر ضروری رایج در شعر معاصرین و نزدیکی هرچه بیشتر به واقعیات روزمره، از خصوصیات شعر او است.

ایرج میرزا در سال 1304 در سن 53 سالگی در اثر سکته قلبی درگذشت و جامعه ایرانی آن زمان یکی از منتقدان رک گو، صادق، جسور، تیزبین و بی پروای خود را از دست داد. ملک الشعرای بهار، وحید دستگردی و محمد حسین شهریار در سوگ او اشعاری سروده اند. قمرالملوک وزیری نیز ترانه ای به نام "امان از این دل" در سوگ او خوانده است. آرامگاه ایرج میرزا در گورستان ظهیرالدوله تهران قرار دارد.

پروین آزاد

31 ژوئیه 2015

در این نوشته از منابع زیر استفاده شده است:

دیوان کامل ایرج میرزا به اهتمام محمد جعفر محبوب

ویکیپدیای فارسی



ابتکاری زیبا در سنج



چند روز قبل فراخوانی خطاب به مردم سنج در اینستاگرام و تلگرام مطرح شد که روز سه شنبه ۷ اردیبهشت (۲۶ آوریل) را به روز کتابخوانی تبدیل کنند. این فراخوان از جانب طیف‌های مختلفی در سنین مختلف و بویژه از جانب زنان مورد استقبال قرار گرفت. کتابخوانی را به خارج خانه بردند و این کار را به حرکتی جمعی و جالب و زیبا در بیرون خانه‌های خود تبدیل کردند. روی نیمکت‌های پارک و خیابان و یا روی چمنی نشستند و فردی یا جمعی کتابخوانی کردند. ابتکاری که میتوان در همه شهرها به راه انداخت و به حرکتی سراسری تبدیل کرد. لابد مامورین حکومتی هم که پشت این حرکات را میخوانند خون دل خوردند اما چه کسی میتواند جلو کتابخوانی مردم را بگیرد!

واقعا زنده باد فراخوان دهندگان این ابتکار و کتابخوانان سنندجی در روز ۷ اردیبهشت اول مه را هم میتوان با فراخوان‌هایی اینچنینی به حرکتی توده‌ای و بزرگ تبدیل کرد و خانواده‌ها را به جشن و مراسم روز کارگر و یا حرکتی ابتکاری به مناسبت اول مه تشویق کرد.

نقل از سایت روزنه

<https://rowzane.com/ca/article=60122>

برنامه مستقیم کانال جدید به زبان ترکی

سه شنبه‌ها ۹ تا ۱۱ شب به وقت تهران
6:30 تا 8:30 به وقت اروپای مرکزی

تلویزیون کانال جدید را ببینید

<http://newchannel.tv/>

تلویزیون کانال جدید

هاتبرد ۸

فرکاتس	ترانسپوندر
۱۱۲۰۰	۵/۶
بولاریزاسیون	سیمبل ریت
عمودی	۲۷۵۰۰

ایمیل‌ها و تلفن تماس با کمیته آذربایجان:

www.sahand-azadi.com

آدرس سایت:

www.facebook.com/sahandazadiwpi

فیس بوک:

ebrahimi1917@gmail.com

دبیر کمیته:

farazazadi54@gmail.com

ایمیل سردبیر:

تماس تلفنی با نشریه و کمیته:

00491785598886

شهلا خباز زاده:

سرنگون باد جمهوری اسلامی - زنده باد سوسیالیسم